ماهنامه | فرهنگی | اجتماعی | سیاسی

امید انقلاب

۳۵۹

...تاول پاتم

...بر مدرسه

...اول مهر

...نوازش باران

...اس شرقی

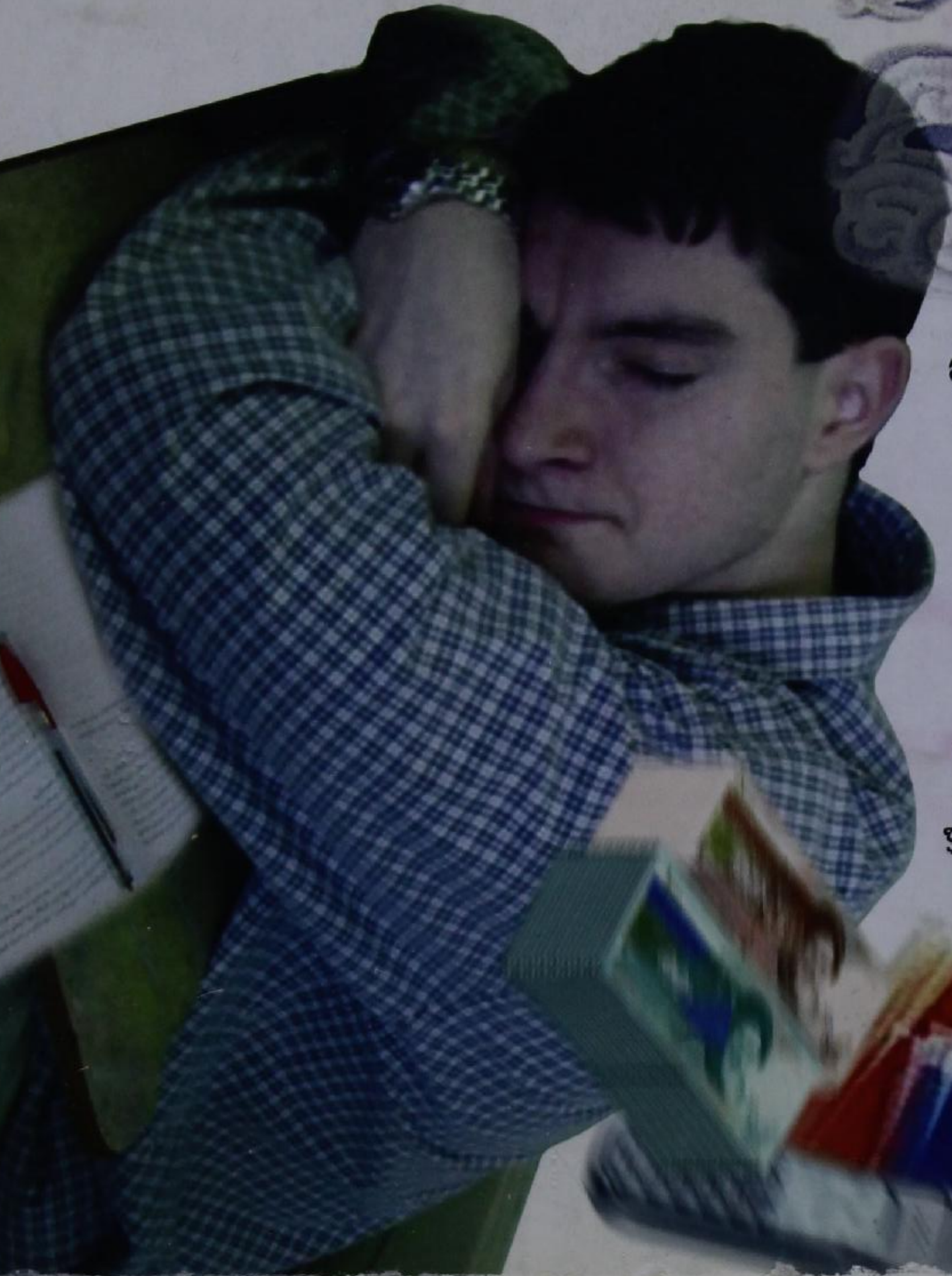
زندگی در ۴ دیواری امروز

بوی دود عرفان

سینما و پرسشهای معنوی

معنای این حرفهای سیاسی

روی تشک نشریه



به نام خدای مهربان

خدایا، فقط و فقط تویی که با همه‌ای و بین هیچکس فرق نمیگذاری فقط در قاموس توست که اختلاف و تبعیض، جا و مفهومی نداره، اینجا دیگه جایی است که هیچ خط کشی و مرزبندی نیست؛ زن و مرد، سیاه و سفید، باسواد و بیسواد، پولدار و فقیر....

تویی که معیار خوبی آدما را تو رنگ و جنس ظاهری نمیدونی و به جای‌همهٔ اینها که زود گذره توی دلشان را می‌بینی، همون جایی که هر کس فقط خودش ازش خبر داره و مخصوص خود خود آدمهاست؛ خودت گفتی که هر کس به من نزدیکتره از همه بهتره و جالب اینجاست که راه نزدیکی به تو از راه نزدیکی به مردم میگذره.

گاهی که از دست و پا زدن تو امواج دلبستگی دنیا خسته میشوم و دنبال یه جای دنج میگردم، دنبال یه جایی هستم که خودم را از دست هیاهوها و قیل و قالها رها کنم، اونوقت تازه احساس میکنم که تو چقدر به‌من نزدیکی؛ تو لحظه لحظه‌هام بودی و من اونقدر غرق که متوجه این حضور همیشگی نبودم.

میدونم که تو همیشه صدامون میشنوی اما شنیدم که توی یه لحظه‌های نابی که وقت نماز است جواب همه را میدهی . توی اون لحظه‌ها چه صدایی قشنگتر و دلنشین تر از سکوت! درست در همان موقع است که دوست داری دل بسپاری به پرواز؛ پروازی که روحت رو می‌برد تا اون بالا بالاها تا عرش خودش؛ اونوقت مهمون میشی، مهمون یه صاحب خانه‌ای که هر چی ازش بخواهی دستات رو خالی نمیگذاره و جوابت را با آغوش باز میده.

الهام نظامجو





این قلم‌ها که در دست شماست در محضر خداست. همت بگمارید که قلم و بیان خویش را برای تعالی اسلام و کشور و ملت خود بکار گیرید.

تا می توانید به نشریات خود رنگ و بوی دینی بدهید. محتوای قوی دینی را بگیرید و در این نشریاتتان درج کنید.





• مدیر مسؤول: علی اشرف نوری
• سردبیر: تیمور امین ناصری
• دبیر سرویس فرهنگی: بتول گرگین - الف غلامی
• دبیر سرویس اجتماعی: محمدهانی ایرانمنش
• دبیر سرویس سیاسی: روح‌ا... فروزش
• دبیر سرویس اهل قلم بسیجی: عباس داودی
• بخش دخترانه: مریم رامادان
• مدیر اجرایی: حمیدرضا نیکعهد
• ویراستار: زینب همای فرد
• مدیر هنری: صابر عباسپور
• طراح وگرافیست: زهرا داودی
• حروفچین: رویا قزلچه
• چاپ: مرکز چاپ میثاق
تلفن: ۳۳۴۵۵۰۵
• نشانی: تهران. خیابان خواجه نصیر الدین طوسی کوچه شهید داوود طاهریان. پلاک ۴۹. طبقه دوم
• صندوق پستی: ۱۷۸۴۵/۱۶۹
• تلفن و نمابر: ۷۷۵۳۳۷۵۱
• صاحب امتیاز: نمایندگی ولی فقیه در نیروی مقاومت بسیج روابط عمومی و انتشارات

سرمقاله

سعید کرمی ۲ رویا نیست

فرهنگی

طیبه رضایی ۵ ...بر مدرسه
محسن امینی ۶ خیالبافی‌های اول مهر
۹ لاف در غریبی
مرضیه مسافر ۱۲ سینما و پرسشهای معنوی
محسن اوضح ۲۸ دسته‌گلی برای گیشه
مریم عابدی ۳۰ ماه شب چهارده در شب شانزده
۳۲ توت فرنگی‌های روی دیوار

اجتماعی

رضا احمدی ۸ یه درس از یهودیا
سعیده ایرانمنش ۱۴ نگذار شیطان برایم قصه بگوید
مهدی صفری ۲۰ فرزان بهرامی‌روی تشک نشریه
میرشمس‌الدین هاشمی ۲۲ تاول پاتم
الهام نظام‌جو ۲۵ زندگی در ۴دیواری امروز
حسن رحیم‌پورازغدی ۳۶ آنها از گلوبالیزیشن مهدوی می‌ترسند
علی دلیر ۳۸ همه روزهای عمرمان را زندگی کنیم

سیاسی

عمار عطاپور ۱۰ من باهیچ تیم اسرائیلی بازی نمی‌کنم
محسن رضوی ۱۶ معنای این حرفهای سیاسی
روح‌ا... فروزش ۱۸ هراس آنها از اسلام
مریم ابراهیمی ۲۶ غوره نشده‌های مویز شده

دخترانه

آرزو صمیمی ۱۷ رویا نیست
حمیده عباسی ۲۳ می‌رسد ته ماندهٔ بشقاب‌ها
۳۵ آنه و احساس شرقی

اهل قلم

بی بی اعظم هاشم ۴ زیر نوازش باران
زهرا صفاری‌زاده ۱۵ سفره آسمانی
صادق یاری ۲۴ بوی دود عرفان







تحجر نمرده است(۱)

سعید کرمی

نظام آموزشی ایران علیرغم یادآوری خاطرات خوب با دوستان بودن و شیطنت ایام مدرسه و دانشگاه، به سیستمی غیرکارآمد و کسالت‌آور تبدیل شده است.

مهم‌ترین مشخصه آموزش‌ها، انتزاعی بودن، ترجمه محوری و تحجر زدگی است.

تحجر هم نظام آموزشی را به قهقرا می‌برد و هم دانش آموختگان را دچار یأس و ناامیدی می‌کند. متن زیر به دنبال تبیین گزاره تحجر و چارچوب قرائت رسمی آموزش و تبلیغ در کشور ماست.

به گواهی تاریخ و اذعان و تصریح مصلحان و احیاگران تفکر و اندیشهٔ دینی خطری عظیم‌تر از «تحجر» موجودیت جوامع دینی را تهدید نکرده و نمی‌کند. شاید عظمت این خطر از آن جهت باشد که چنانچه اشاره خواهد گردید «تحجر» خاستگاهی درونی داشته و اصولاً زمینهٔ رشد فراگیری مناسبتر از جوامع دینی برای خود پیدا نمی‌کند. قهراً نتیجهٔ ابتلای جامعه‌ای به تحجر، سکون و توقف و بازماندن از حرکت و پیشروی و اعراض و رویگردانی آن جامعه از دیانت است.

تحجررفتن به سوی «جمود و سکون و انعطاف ناپذیری» است.

«تحجر» که از آن به «مقدس مآبی» خشکه مقدسی، واپسگرایی و قشریگری نیز تعبیر می‌شود، عبارت است از جمود و انعطاف‌ناپذیری متعصبانه و جاهلانه بر یک اعتقاد و استنباط و برداشت خاص از مکتب (دین) که به موجب آن هر فکر و اندیشهٔ نو و حرکت و پدیدهٔ جدید، نوعی «بدعت» به شمار می‌آید.

در پیام امام خمینی (ره) چنین آمده است:

«راستی، اتهام آمریکایی و روسی و التقاطی، اتهام حلال کردن حرام‌ها و حرام کردن حلال‌ها، اتهام کشتن زنان آبستن و حلیت قمار و موسیقی، از چه کسانی صادر می‌شود؟ از آدم‌های لامذهب؟ یا از مقدس نماهای متحجر و بی‌شعور!.»

متحجر، هر «بدیعی» را «بدعت» به حساب آورده و با آن مبارزه می‌کند و به اقتضای کوری ناشی از جمود خویش «هسته» را از «پوسته» و «وسیله» را از «هدف» تشخیص نمی‌دهد. او دین و در نتیجه متدین را مأمور کهنه ستایی و تازه ستیزی می‌داند.

عناصر عمدهٔ شخصیت انسان متحجر، جمود، تعصب، تفریط و جهالت است. سه عنصر اول ـ جمود، تعصب و تفریط ـ به مراتب از عنصر چهارم یعنی جهالت بدترند.

نظام آموزشی ایران به سیستمی غیرکارآمد و کسالت‌آور تبدیل شده است. مهم‌ترین مشخصه آموزش‌ها، انتزاعی بودن، ترجمه محوری و تحجر زدگی است. تحجر هم نظام آموزشی را به قهقرا می‌برد و هم دانش آموختگان را دچار یأس و ناامیدی می‌کند

نمونه شناسی تحجر

خوارج صدر اسلام که در اثر کوته بینی و کج فهمی، فریب سیاست قرآن بر سر نیزه کردن عمر و عاص را خورده و بزرگترین خطرات را برای اسلام و امیرالمؤمنین(ع) به وجود آوردند، اولین مظهر تحجر به حساب می‌آیند.

و نیز اخباریگری و انسداد باب اجتهاد و ضدیت با فلسفه و به طور کلی نهضت‌های ضد عقل از مصادیق بارز تحجر نظری و عقیدتی در تاریخ مذاهب اسلامی است که خود به خود به تحجر عملی منجر می‌گردد.

در ابتدای ورود اسلام به ایران ترجمهٔ متون دینی بالاخص قرآن ضروری‌ترین و حیاتی‌ترین نیاز جامعهٔ نوپای اسلامی‌بود. اما مگر همین متحجرین خشکه مقدس می‌گذاشتند که با ترجمهٔ قرآن شیفتگان معارف الهی از سرچشمهٔ زلال اندیشهٔ دینی (وحی) سیراب گردند؟!

اینان ترجمهٔ قرآن را تحریم کرده و با سنگ تکفیر، تفسیق و فلاخن اتهام بی‌دینی به کسی اجازهٔ ترجمهٔ قرآن را نمی‌دادند. چرا صاحبان کهن‌ترین ترجمه‌های قرآن ناشناخته مانده‌اند؟!

خاستگاه تحجر

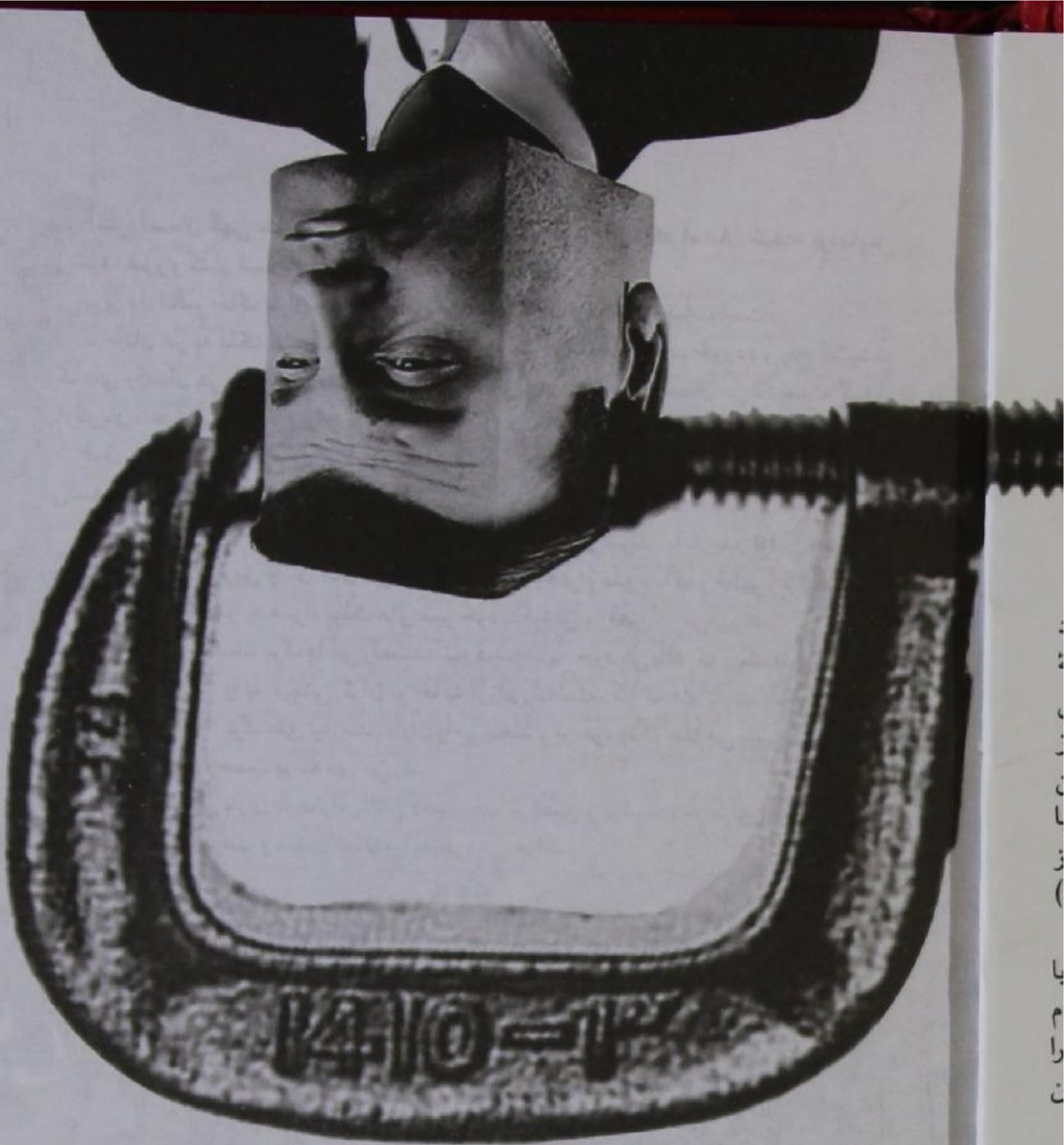
بی‌شک خاستگاه تحجر افراد ناشی از عدم بصیرت کافی و جهل نسبت به حقیقت و روح دین و مرض وسواس و حماقت در جوامع دینی است.

تحجر و جمودگرایی مولود جهل مرکب متدینین است. مرحوم شهید علامه مطهری در کتاب «سیری در سیرهٔ ائمهٔ اطهار» می‌نویسد:

«... یکی از پدیده‌های اجتماعی که در دنیای اسلام رخ داد این بود که طبقه‌ای در اجتماع اسلامی‌پیدا شد که به اسلام علاقه‌مند بود... اما فقط ظاهر اسلام را می‌شناخت، با روح اسلام آشنا نبود... یک طبقهٔ مقدس مآب و متنسک و زاهد مسلک در دنیای اسلام به وجود آمد که پیشانیهای اینها از کثرت سجود، پینه بسته بود. یک چنین طبقه‌ای که با روح اسلام آشنا نیست، ولی به پوسته اسلام محکم چسبیده است.»

خطر متحجرین

مصلحان دینی بیشترین خطری را که برای جامعهٔ اسلامی‌احساس می‌کرده‌اند از ناحیهٔ متحجرین بوده است. قیافهٔ حق به جانبی که متحجرین مقدس مآب در اثر



تمسک جاهلانه و متعصبانه به ظاهر و پوستهٔ دین به خود می‌گیرند. مشکل رویارویی و مبارزهٔ با آنان را مضاعف می‌سازد. در پیام حضرت امام (ره) آمده است:

«خطر تحجرگرایان و مقدس نمایان احمق در حوزه‌های علمیه کم نیست. طلاب عزیز لحظه‌ای از فکر این مارهای خوش خط و خال کوتاهی نکنند. خون دلی که این پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است، هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است.»

شاگرد برجسته امام، علامه مطهری در مقام تحلیل این خطر گفته است:

«در این طبقه علاوه بر اینکه عواطف انسانی‌شان تحت الشعاع عاطفهٔ دینی قرار گرفته و از تأثیر مستقل افتاده، نیروی دین به حکم اینکه منحرف شده اثر خود را نمی‌بخشد و از آن طرف چون زائل نشده و به صورت انحرافی کار می‌کند به همان قدر که مقتضای نیروی دین است فعال است. تاریخ نشان می‌دهد که بی‌رحمانه‌ترین جنگ‌ها، کشتارها، زجر و شکنجه‌ها به وسیلهٔ خشکه مقدسان صورت گرفته است.»

و بالاخره در عظمت خطر متحجران همین بس که حضرت علی(ع) علاوه بر این که راه آنان را بدترین راه معرفی نموده، آنان را به سگ‌هایی تشبیه کرده که بیماری هاری در آنان شدت گرفته و با هر کس تماس گیرند، هاری خود را به او منتقل می‌کنند. و هاری اینان همان «جمود» و «تحجر» است.

تحجر نمرده است

در نهج البلاغه آمده است که وقتی خوارج نهراون کشته شدند شخصی به امیرالمؤمنین(ع) گفت: «هلک القوم باجمعهم» یعنی این قوم همه به هلاکت رسیدند. آن حضرت در پاسخ فرمودند:

«کلا والله، انهم نطف فی اصلاب الرجال و قرارات النساء»

«نه هرگز به خدا، اینان نطفه‌هایی در صلب‌های مردان و رحم‌های زنانند.»

مشهود است که روح و طرز تفکر اولین تحجر گرایان (خوارج) که همان جمود فکری و انفکاک تعقل از تدین و انعطاف ناپذیری در مقابل اندیشه‌ها و پدیده‌های جدید است، در جوامع دینی رخنه کرده و اگر چه عنوان خوارج باقی نمانده اما این مکتب اثر خود را باقی گذارده است. تحجر ستیز بزرگ معاصر، مرحوم شهید مطهری در این باره نوشته است:

«این جریان همیشه در دنیا ادامه دارد. این مشکل بزرگ علی(ع) همیشه در دنیا هست... همیشه ابن ملجم‌ها و خشکه مقدس‌ها و تیرهایی که ابزار دست شیطان‌ها می‌باشند هستند. همیشه آماده‌ها برای گول خوردنها و تهمت‌زدنها هستند که مثل علی را بگویند کافر شده، مشرک شده!»

رهبر کبیر انقلاب (ره) در پیام خود به روحانیون سراسر کشور که منشور روحانیت نام گرفت، نوشته است:

«پروندهٔ تفکر این گروه همچنان باز است و شیوهٔ مقدس مآبی و دین فروشی عوض شده است. ... ولایتی‌های دیروز که در سکوت و تحجر خود، آبروی اسلام و مسلمین را ریخته‌اند و در عمل پشت پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت را شکسته‌اند و عنوان ولایت بر ایشان جز تکسب و تعیش نبوده است، امروز خود را بانی و وارث ولایت نموده و حسرت ولایت دوران شاه را می‌خورند.»

تجدد، مولود ناخواستهٔ تحجر است

متحجر در حقیقت «واپسگرا» است و متجدد به ظاهر «ترقیخواه». این کهنه ستیز است و آن کهنه پرست این مُد را خدا می‌داند و خود را معبود و آن مد را بت می‌خواند و مبارزهٔ با آن را بین خود و خدا معهود. این تجاهر می‌کند و آن تظاهر. این مفتخر سنت شکنی است و آن مدعی بدعت. این مفرِط است و آن مفرَط. هم این جاهل است و هم آن.

«لا یکون الجاهل الا مفرطاً او مفرّطاً»

و در هر حال عکس العمل و بازتاب اثرات ارتجاع متحجرین، رونق بازار متجددین است. فلذا «تجدد» فرزند ناخواستهٔ تحجر است.



زیر نوازش باران

بی بی اعظم هاشمی — بسیج اهل قلم استان گلستان

آتش آسمان گهی خاموش می‌شود و گاهی چنان گُر می‌گیرد که آسمان شیفته برقهایش می‌شود. سوز و گداز شب بارانی لطف و صفایی دارد.

بوی دل انگیز خاک باران خورده نمایانگر عطش خاک و تکمیل حیات است.

درختان سر به فلک کشیده با آن بازوهای تنومند، آن تنه‌های زخم خورده و رنج کشیده، برگ‌های رقصان در باد و آن ریشه‌های منتظر ظهور باران، چنان بر آسمان می نگرند که گویی نیازگویان انتظار ابرهای باران زا را می‌کشند.

غرق در تسبیح و گرم راز و نیاز، چنان لابه می‌کنند که گویی همگی سرود باران زمزمه می‌کنند.

برگ‌های سوزان و جگر کباب، یک لحظه غرق در شعف می‌شوند. با باریدن اولین قطره‌های رحمت، درختان بی رمق چنان جان تازه می‌گیرند که به احترام قدوم پاک و مطهر زلال آسمانی شانه‌های تنومندشان را به همراه پولک‌های سبز خود به لرزش و رقص در می‌آورند.

ریشه‌ها می خندند، برگ‌ها می‌رقصند، تنه فرسوده به خود می‌بالد که رنگ باران چین و چروک‌های پیکرش را به قیمتی گران بر خاک ارزانی داشت. شاخه‌ها، دست شکرگزاری بر آسمان بلند می‌کنند، برگ‌های نیازمند، باران را می بلعند و بر خود رنگ جلا می پاشند. خاک نیز بر قطره‌های زیبای رحمت بوسه مهر می زند.

و اینک تماشای باران به همراه یافتن دست خدا بر زمین و نوشیدن جرعه‌ای از عشق معبود واحد، زیر سقف معرفت و دیدن کمال مرا به خود می خواند.

■■■

...بر مدرسه

نویسنده: طیبه رضایی

یادم می‌آید از همان ابتدایی از اینکه معلم نمی‌آمد خوشحال می‌شدم . بعد هم که به کلاس های بالا تر رسیدیم این حس بود . حتی اگر آقا یا خانم معلم را دوست هم داشتیم باز از اینکه ایشان غیبت کنند خوشحال می‌شدیم. تاکیدمی‌کنم اگر آنها را دوست هم داشتیم ولی باز این حالت بود. به نظرم بعد از تحقیقاتی که کردم کمتر کسی از این مسا له - نیامدن معلم - ناراحت می‌شد . ولی ازوقتی که دیدم توی دانشگاه حتی دوره های فوق لیسانس هم این حالت است وا قعاً تعجب کردم . ولی انگار همه به نحوی در این مساله نظر مشترکی داشتند ! با عث تعجب هم نیست . چون مدرسه رفتن همیشه با دردسر شروع می‌شود . یعنی آدم از همان "ابتدایی" که باید راه خانه و مدرسه را سر ساعت خاصی طی کند تازه مشکلاتش شروع می‌شود البته آن سالها معمولاً پدر و مادرها هم در این مشکلات سهیم هستند . ولی رفته رفته این مو ضوع به یک مساله شخصی تبدیل می‌شود. یعنی اینکه آدم باید به تنهایی؛ بد خواب شدن، ترس از درس پرسیدن سر کلاس و هزار جور مشکلات دیگر را تحمل کند . تازه این مساله مخصوص یک سال یا دو سال نیست و حتی در سال‌های مختلف هم می‌تواند تکرار شود. و این مشکل را بیشتر می‌کند. با این وجود تحمل و صبر بر آنها شیرینی خاصی دارد که قابل لمس است . مثلا همین ساعت های تفریح یا ورزش . با بچه ها بودن و گپ زدن و یا احیا ناً نمره خوبی گرفتن . همه اینها باعث می‌شود خستگی آدم از بین برود و برای فردایی با اتفاقات جدید آماده شود. حالا از همه اینها که بگذریم آینده و زندگی انسان هم انصافاً درگرو همین مدرسه است. معلمان با زحمت به ما درس می‌آموزند. ما باید آن درس ها رایاد بگیریم و برویم به کلاس های بالاتر . بالاتر از اون جایی که هستیم، این ها هم یعنی ساختن آینده ای بهتر . حالا نه اینکه همه وارد دانشگاه بشوند و مهندس و دکتر، ولی کلاً درس خواندن باعث رشد فکری آدم می‌شود .در محیط مدرسه و علم بودن انسان را با جامعه آشنا می‌کند. به قول یکی از معلم‌های باسابقه ما که از قول معلمشان نقل می‌کرد: " هر چوبی که کف دست شما می‌زنم در حقیقت یک اسکناس است که دارم کف دست شما می‌گذارم . "البته لابد در آن زمان هنوز منع تنبیه بدنی به مدارس ابلاغ نشده بوده ولی تحمل سختی ها و البته چشیدن شیرینی های این دوران برای آینده‌ای بهتر لازم است . و حقیقتاً برای خیلی ها هیچی حسرت آورتر از گذشت دوران مدرسه و تمام شدن آن نمی‌باشد . می توانید مثل من از بزرگتر ها که دیگر درس نمی‌خوانند بپرسید . پس بهتر بود عنوان این مطلب را عوض می‌کردیم و می‌نوشتیم:

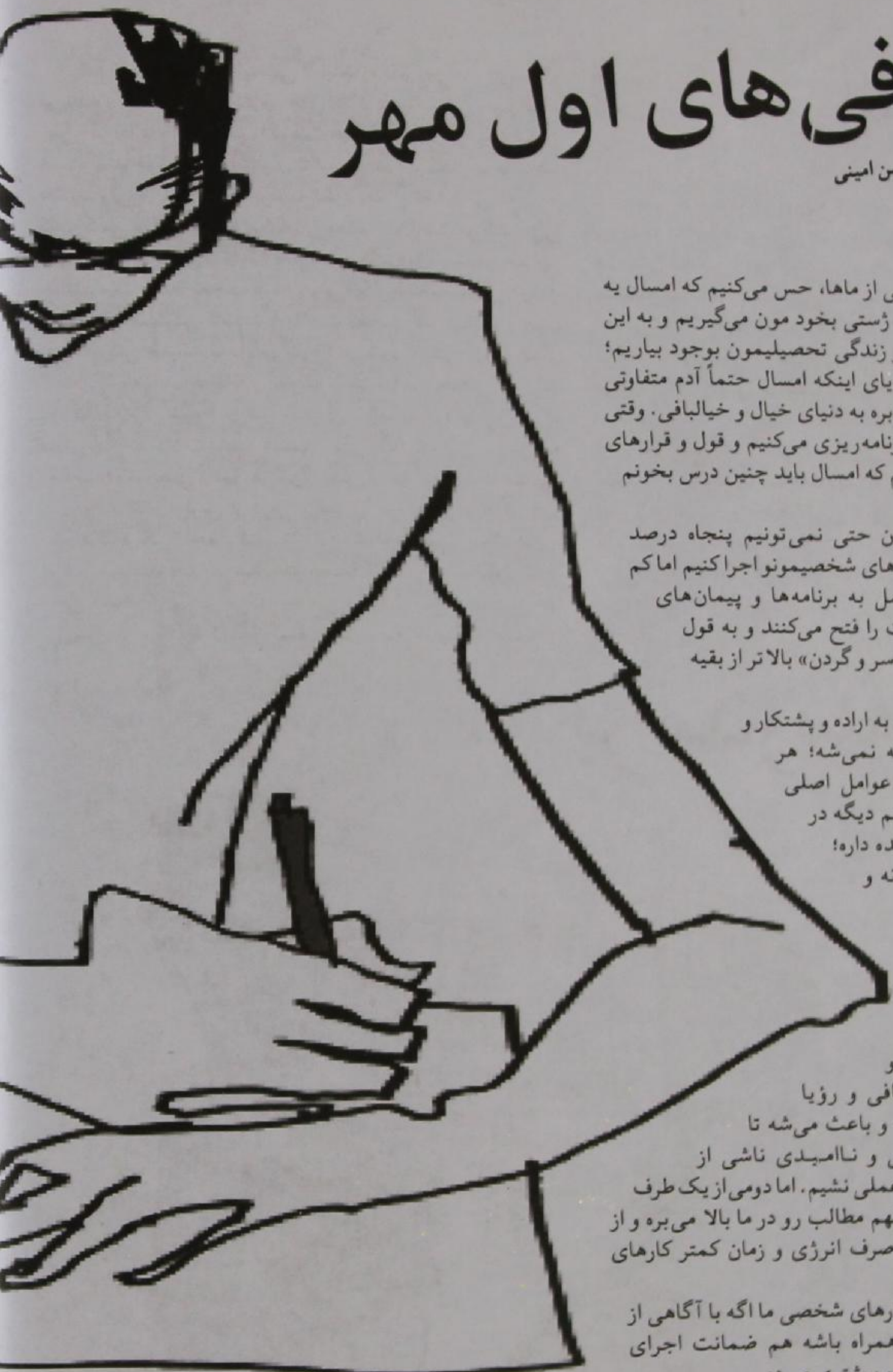
"درود برمدرسه"

■■■



خیالبافی‌های اول مهر

محسن امینی



روزهای اول مهر، خیلی از ماها، حس می‌کنیم که امسال یه پله بالاتر رفتیم. اون وقت ژستی بخود مون می‌گیریم و به این فکر می‌افتیم که تحولی در زندگی تحصیلیمون بوجود بیاریم؛ یک گوشه می‌نشینیم و رؤیای اینکه امسال حتماً آدم متفاوتی می‌شیم ما رو با خودش می‌بره به دنیای خیال و خیالبافی. وقتی به خودمون می‌یایم کلی برنامه‌ریزی می‌کنیم و قول و قرارهای محکم با خودمون می‌زاریم که امسال باید چنین درس بخونم و چنان تلاش کنم و ...

هر چند خیلی هامون حتی نمی‌تونیم پنجاه درصد برنامه‌ریزی‌ها و قول و قرارهای شخصیمونو اجرا کنیم اما کم نیستن کسانی‌که با عمل به برنامه‌ها و پیمان‌های فردیشون، قله‌های موفقیت را فتح می‌کنند و به قول گزارشگرهای فوتبال «یک سر و گردن» بالاتر از بقیه می‌ایستند.

اما راز موفقیت این عده به اراده و پشتکار و مثلاً استعدادشون خلاصه نمی‌شه؛ هر چند خداییش این‌ها از عوامل اصلی موفقیتشونه اما دو عامل مهم دیگه در موفقیت ما نقش تعیین کننده داره؛ یکی برنامه‌ریزی واقع بینانه و دومی‌آشنایی با دستگاه و ساعت بیولوژیک بدن و ساختن ذهن و قوای یادگیری.

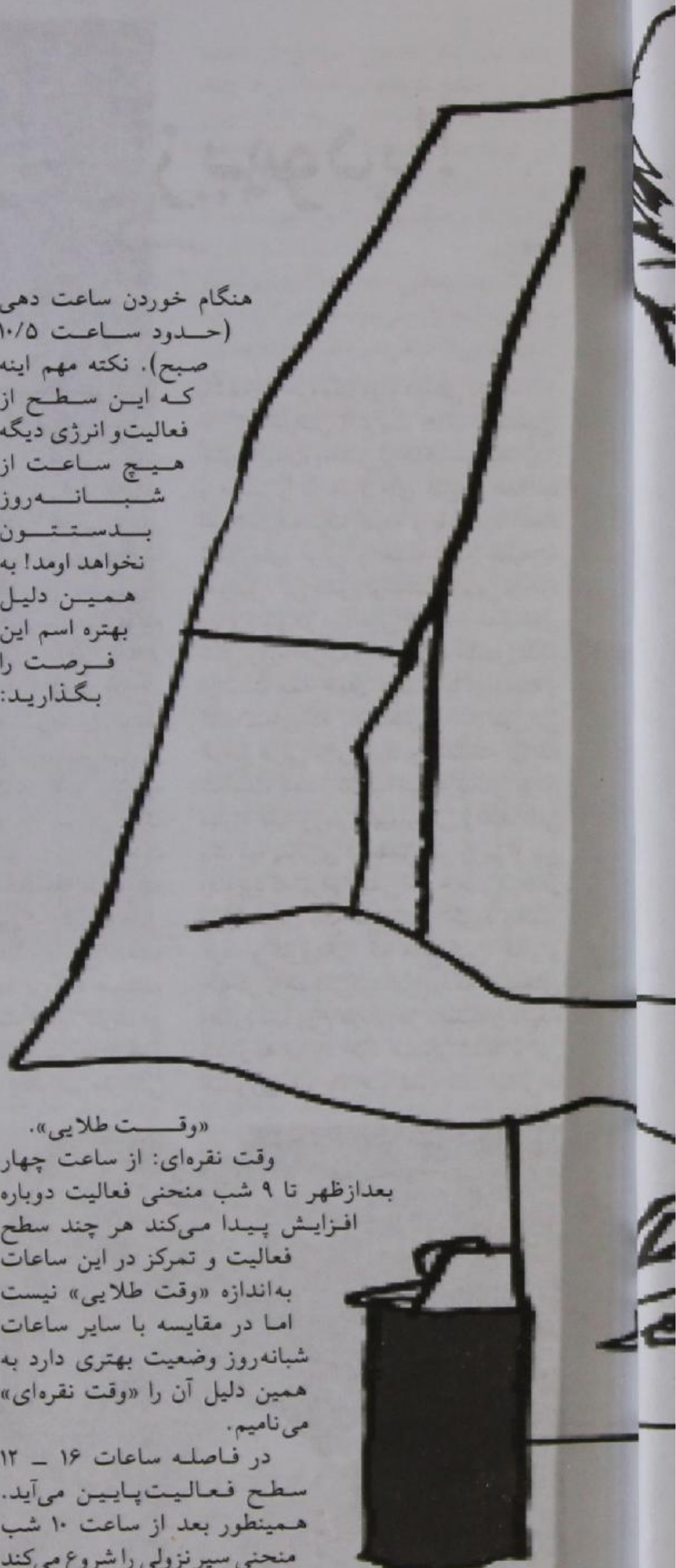
اولی یعنی برنامه‌ریزی واقع بینانه، ما رو از افتادن در دام خیالبافی و رؤیا پروری‌های کارتونی می‌کَنه و باعث می‌شه تا دیگر دچار سرخوردگی و ناامیدی ناشی از برنامه‌ریزی نادرست و غیر عملی نشیم. اما دومی از یک طرف سرعت یادگیری و کیفیت فهم مطالب رو در ما بالا می‌بره و از طرف دیگه ما می‌تونیم با صرف انرژی و زمان کمتر کارهای بیشتری رو انجام بدیم.

برنامه ریزی و قول و قرارهای شخصی ما اگه با آگاهی از ساعت بیولوژیک بدن همراه باشه هم ضمانت اجرای بیشتری داره هم نتیجه بهتر و بیشتری می‌ده.

علما و اکابر علوم زیستی و بزرگان روانشناسی مدتها روی میزان یادگیری و تمرکز انسان در ساعت‌های مختلف شبانه‌روز تحقیق کردند و یک منحنی تقریبی که ما از آن به منحنی طلایی تعبیر می‌کنیم بدست آوردند که بر اساس آن با وجود همهٔ تفاوت‌هایی که بین اهالی شرق و غرب و شمال و جنوب کره زمین، در فرهنگ، عادات تغذیه روش زندگی، میزان تحصیلات، مسایل شخصیتی و ... وجود داره، میزان کارایی و توان فعالیت و تمرکز ذهنیشون مطابق این نمودار قابل تفسیر و تطبیقه.

وقت طلایی: بیشترین سطح فعالیت معمولاً صبحاست یعنی از موعد آغاز کنسرت خروسها (حدود ساعت ۶ صبح) تا

هنگام خوردن ساعت دهی (حدود ساعت ۱۰/۵ صبح). نکته مهم اینه که این سطح از فعالیت و انرژی دیگه هیچ ساعت از شبانه‌روز بدستتون نخواهد اومد! به همین دلیل بهتره اسم این فرصت را بگذارید: «وقت طلایی».



وقت نقره‌ای: از ساعت چهار بعدازظهر تا ۹ شب منحنی فعالیت دوباره افزایش پیدا می‌کند هر چند سطح فعالیت و تمرکز در این ساعات به‌اندازه «وقت طلایی» نیست اما در مقایسه با سایر ساعات شبانه‌روز وضعیت بهتری دارد به همین دلیل آن را «وقت نقره‌ای» می‌نامیم.

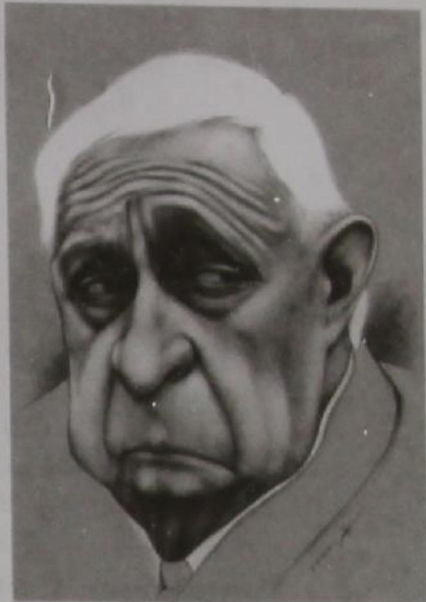
در فاصله ساعات ۱۶ ـ ۱۲ سطح فعالیت پایین می‌آید. همینطور بعد از ساعت ۱۰ شب منحنی سیر نزولی را شروع می‌کند و پس از نیمه شب کارایی منفی خواهد بود. لازم است توضیح دهیم که کارایی منفی یا سطح پایین فعالیت و تمرکز ذهن به این معنی نیست که در آن ساعات هیچ کاری نمی‌توان انجام داد یا فعالیت آن ساعت‌ها نتیجه بخش نیست بلکه منظور این است که در آن ساعات میزان مصرف انرژی و زمان در مقایسه با نتیجه بدست آمده چندین برابر وقت‌های نقره‌ای و طلایی خواهد بود و خستگی ذهنی و جسمی بیشتری را بدنبال خواهد داشت.

امروزه اهالی دیار موفقیت با شناخت این منحنی، فعالیت‌های اصلی که احتیاج به تمرکز بیشتری دارند را در ساعات طلایی و نقره‌ای انجام می‌دهند و سایر امور روزمره مثل ورزش، خرید، تفریح و سرگرمی، دید و بازدید، صحبت‌های تلفنی، استراحت و ... را در ساعات میانی (۱۶ـ۱۱) و یا پس از ساعت ۱۰ شب انجام می‌دهند. مدیران مدارس و برنامه ریزان درسی هم که اینجور حرفها سرشون میشه یا براشون مهمه(!) درسهایی که نیاز به تمرکز فکری بیشتری دارن؛ مثل ریاضی، فیزیک و ... را برای کلاس‌های ساعت اول و دوم قرار می‌دن.

نتیجه کاربردی(۱): اگر در مدرسه شما، این روش برنامه‌ریزی رعایت نمی‌شه بهتره از طریق مسالمت‌آمیز بفکر تغییرات و اصلاحات در روش برنامه‌ریزی درسی مدرستون باشید.

ضمناً اگر مدیر مدرستون قانع نشد این مقاله رو نشونش بدید و اگر گفت این نشریه در پیتیه و اعتبار علمی نداره بهش بگید ما این منحنی را از کتاب مدیریت زمان جناب «لوتارچی. سیورت» ترجمهٔ منصور توکلی‌نیا نقل کرده‌ایم. نتیجه کاربردی(۲): خود شما هم اگر ماراتن کنکور را آغاز کرده‌اید یا در حال برنامه‌ریزی ایام امتحانات پایان ترم هستید، به این منحنی توجه کنید و ساعات ۱۱ ـ ۶ صبح را از دست ندید. نگید ما بیشتر مطالعمون شبهاست و اتفاقاً خیلی هم موفقیم! درسته که شما با مطالعه در شبها، آنهم با ساعت‌های طولانی تا حالا به خیال خودتون نتیجه خوبی گرفته‌اید اما هیچ فکر کردید چقدر انرژی صرف کرده‌اید و جسم و ذهن و روح خودتون و اطرافیانتون رو خسته کردید، در حالیکه با برنامه‌ریزی درست می‌تونستید با انرژی و زمان بسیار کمتر همین نتیجه و حتی بیشتر از این را بگیرید و علاوه بر اون به سایر کارهای روزمره که درایام امتحان معمولاً تعطیل می‌شن و دیگه حتی خبری از ورزش و تفریح و ... نیست، برسین و باز هم علاوه بر اینها از صدمات اضطراب و نگرانی و فشار روانی بر جسم و روح شما که به قول مسؤولین، آینده سازان مملکتید در امان می‌مونید!

البته منظور این نیست که فقط توی این سه، چهار ساعت درس بخونید و بقیه رو رها کنید و برید دنبال عشق و حال و اسمش رو هم بگذارید مدیریت زمان و برنامه‌ریزی علمی و از این حرفها بلکه منظور اینه که مطالعه اصلی و عمیق رو، در این ساعت‌ها انجام بدین و در سایر ساعت‌ها به ویژه در وقت نقره‌ای، مرور مطالب و حل و تمرین و ... را قرار بدید. ■■■



بعضی وقت‌ها آدم خجالت می‌کشه به خودش بگه مسلمان

یه درس از یهودیا!

رضا احمدی

۱. لابد شما هم خوشحال شدید. از چی؟ از شنیدن یه خبر. خبر عقب نشینی اسرائیل از نوار غزه. بله باور کردنی نیست ولی اسرائیلی‌ها با همه هارت و پورتشون از بخشی از خاک فلسطین عقب نشینی کردند. بگذریم از بعضی تحلیلها که با تکیه بر این پیش فرض که «این اسرائیلی‌ها روده راست تو شکمشون نیست» این اقدام رژیم صهیونیستی را هم با دیده تردید و شک می‌نگرند و اعتقاد دارند که این کار هم در راستای منافع نامشروعشان است. واقعیت آن است که اسرائیل با هر نیتی از نوار غزه عقب نشینی کرده باشد، بالاخره عقب نشینی است و آن هم در خاک فلسطین (یا به قول خودشون، در خاک خودشان) پس قضیه آنقدرها هم ساده نیست. صهیونیست‌هایی که شعار از «نیل تا فرات» را مطرح می‌کردند و با طرح «نقشه راه» در فکر «خاورمیانه بزرگ» هستند، امروز با استیصال وذلت تمام، دارند در خاک فلسطین هم عقب نشینی می‌کنند و فهمیدند که غده هر چند هم سرطانی باشد، بالاخره یک دوا و درمانی دارد.

۲. اسرائیل اکثریت خاک فلسطین، جنوب لبنان، بخشی از خاک سوریه، اردن و مصر را در سال‌های قبل از انقلاب اسلامی تصرف کرده و با وجود اتحاد کشورهای عربی و حمله همه جانبه به اسرائیل، این کشور توانست بخوبی از خود دفاع کندو در نبردهایی که به «جنگ‌های شش روزه اعراب و اسرائیل» مشهور شد، توانست همه جهان عرب را با آن دبدبه و کب کبه‌ای که پادشاهان و سلاطین بی عرضه عربی برای خود براه‌انداخته بودند، شکست دهد. تقریباً نتیجه بخش بودن مبارزه علیه رژیم صهیونیستی و امید حتی یک ذره پیروزی در مقابل این رژیم از بین رفته بود که تبر ابراهیمی امام خمینی(ره) در ایران، گردن بت طاغوت را خورد وخمیر کرده و کاری کرد که هیچ کس، فکر و خیالش را هم نمی‌کرد. این بود که ملت‌های مظلوم دنیا روح تازه‌ای در کالبدشان دمیده شد و به مبارزه خود امیدوار شدند و این امیدواری هم بالاخره ثمره داد. لبنانی‌ها



چند سال پیش خروج اسرائیل از جنوب لبنان را جشن گرفتند و فلسطینی‌ها چند ماه پیش خروج اسرائیل از نوار غزه را. پس این تیکه هم باشد طلب کسانی که هی می‌گن: «بابا ۲۵ ساله دارین می‌گین، مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل، چی شده تا حالا؟»

۳. جداً بعضی صحنه‌ها درد آور است و قلب آدم را جریحه دار می‌کند؛ چه صحنه‌هایی؟ عرض می‌کنم صحنه بیرون نرفتن اسرائیل‌ها از نوار غزه. در این که اسرائیل، غاصب خاک فلسطین است هیچ شک و تردیدی وجود ندارد. حتی خود آنها و آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها هم این را می‌دانند ولی رو نمی‌کنند. پس اینهایی که می‌خواستند از نوار غزه خارج شوند، چیزی از آنها گرفته نمی‌شد، چند سالی با خوشی و سلامت در این منطقه ساکن بودند و حالا به آنها گفتند، بفرمایید یک کمی اون طرف‌تر ساکن شوید. تازه قرار هم نبود بدون خانه و مسکن و سرپناه باشند. بلکه کلی به آنها پول داده شد و برایشان خانه و سرپناه مناسب تهیه گردید و بعد اعلام شد که منطقه را ترک کنند.

اما این «طفلکی‌ها» انگار از خونه هفت پشت آبا و اجدادیشون به یک ناکجا آبادی که معلوم نیست چه وضعیتی دارد، کوچ داده می‌شدند(!) یکی خودش را به زمین انداخته بود و مجبور بودند چهار دست و پاشو بگیرن و بیرونش کنند. یکی دیگه مواد منفجره به خودشون بسته بود تا در صورت اجبارش به بیرون رفتن، خودشو منفجر کنه. اون یکی که دیگه بچه‌اش را هم از پنجره‌خانه آویزان کرده بود تا اگر آمدند سراغش و گفتند بفرمایید بیرون، بچه‌اش را از آن بالا پرت کند پایین! همه اینها سوای وزیر وزرا و رئیس رؤساشون بود که خیلی هاشون استعفا دادند.

بعضی وقت‌ها آدم خجالت می‌کشه به خودش بگه مسلمان. این صحنه‌ها را که آدم می‌بینه، یاد آن فرمایش مولا علی(ع) می‌افته که در خطبه «جهادیه» نهج‌البلاغه فرمود: «قلب مرا به درد آوردید و اندوهگینم نمودید چرا که می‌بینم دیگران بر باطلشان مصرتر، مقاوم‌تر و پایدارترند. اما شما بر حقتان استوار و پایدار نیستید.

■■■



دوست عزیز سلام. باز هم ستون با هم بخوانیم و مطلبی جدید. تا حالا عبارت لاف در غریبی را حتماً شنیده‌اید. می‌گویند چند نفر با هم به مسافرت رفته بودند و یکی از جمع که احساس با سوادی بیشتری داشت به عنوان مترجم خودش را جلو می‌انداخت. آخه اونا رفته بودند سفر خارجه. خلاصه چندین بار اینکار را کرد تا اینکه یکی از همسفری‌ها به بغل دستیش رو کرد و در حالیکه آقای باسواد را مخاطب قرار می‌داد گفت: راستش تو هر چی می‌خواهی بگو چون نه ما متوجه حرف‌های تومی‌شویم و نه این خارجی‌ها می‌توانند به ما بگویند که تو اشتباه حرف می‌زنی!

چند وقت پیش آقای دکتر عبدالکریم سروش طی سخنرانی که در کشور انگلستان داشت با حمله به مبانی شیعه و دو اصل مهم یعنی ولایت و مهدویت خرابکاری دیگری به بار آورد. صرفنظر از اینکه این مطالب چقدر نامربوط و دارای استدلات ضعیف علمی است مسأله مطرح کردن آن در یک کشور خارجی مورد بحث است. البته این مشکل سال‌هاست که با آقای سروش وجود دارد. گریز ایشان از مناظره با افراد متخصص و بازگو کردن مطالب عمیق دینی در مکان‌های غیر تخصصی همواره مورد انتقاد مخالفین ایشان بوده و البته در یک کشور خارجی که قطعاً دسترسی به منابع اصیل علمی و فقهی نیز محدودتر می‌باشد خود حکایت دیگری است. شاید برای اینکه کسی دم بر نیاورد چنین جایی انتخاب شده باشد. به هر حال همواره درخواست از ایشان طرح دیدگاه‌ها درحضور صاحبان فن بوده است تا جواب متقنی در رد یا قبول آن داده شود. درخواستی که هیچگاه پاسخ داده نشد. خدا کند روزی برسد که این قبیل افراد به جای لاف در غربت به طرح دیدگاه‌های خود در محضر علمای فن تن در دهند تامعلوم شود که چقدر اهل علم‌اند.

Fatteima@yahoo.com

■■■

من با هیچ تیم اسرائیلی بازی نمی‌کنم

گزارشگر عمار عطاپور



«آقای علی کریمی یا آقای هاشمیان وقتی در قرارداد خود ذکر می‌کنند که حاضر نیستند با هیچ تیم اسرائیلی بازی کنند این نشان می‌دهد که همه جوانان به مظلومیت ملت فلسطین اعتقاد دارند و این باور در آنها نهادینه شده است» اینها بخشی از صحبت‌های جوان ۲۱ ساله‌ای است که در پاسخ به سؤالات ما پیرامون مردم فلسطین مطرح کرده است. موضوع فلسطین درد کهنه‌ای است که دنیای اسلام بیش از نیم قرن آن را تحمل می‌کند ما این موضوع با چند جوان مطرح کردیم و پرسیدیم که چه کنیم تا از فلسطین به سادگی و با بی‌تفاوتی از عبور نکنیم؟ و یا پرسیدیم اگر شما یک جوان فلسطینی بودی چه انتظاری از جوان ایرانی داشتی؟ سؤالاتی از این دست. پاسخ این سؤال‌ها و چند سؤال دیگر در پی می‌آید:

نعمت‌الله آل رضا در پاسخ به سؤالات ما می‌گوید: قبلاً کتابی در مورد یهود دیدم که قوم یهود را از ابتدا تا کنون به صورت درس گونه گفته بود اگر چنین کتاب‌هایی چاپ و توزیع شود بسیار مفید خواهد بود دشمن اصلی مااسرائیل غاصب صهیونیست است و ما هرچه بیشتر این دشمن را بشناسیم در مقابله و مواجهه با آن بهتر می‌توانیم عمل کنیم انسان بدون آگاهی مثل ورزشکار قوی است که چشمش بسته باشد و گوشش نشود؛ در این صورت یک کودک نیز او را شکست می‌دهد. دست اندرکاران فرهنگی کلاس‌هایی بگذارند که برای جوانان جذاب باشد و اطلاعات تازه و مفیدی به آنها بدهد.

مسعود مطلب زاده نیز در پاسخ به سؤالات ما اظهار می‌کند: چند بحث پیش می‌آید؛ یکی بحث دفاعی که من به عنوان یک جوان فلسطینی از جوان ایرانی انتظار دارم که ما را در این صحنه تنها نگذارد و به کمک ما بیاید و کمک نظامی و دفاعی به ما بکند که بتوانیم جلوی تجاوزات و مزاحمت‌ها بایستیم بحث دوم کمک فکری، عقیدتی، فرهنگی و علمی است که مبارزان فلسطینی در کنار مبارزات خود از دین و دنیا رانده نشوند بحث دیگر، ضعیف بودن تشکیلات فلسطین از نظر سیاسی است. اگر آنها سیاست و دیپلماسی قوی‌تر داشتند چه بسا بهتر می‌توانستند حقوق از دست رفته ملت فلسطین را احیاء کنند. متأسفانه سیاست ما هم احساسی بوده و بر پایه عقل و منطق نبوده است. اگر شناخت لازم در ملت فلسطین بوجود آید که برای چه مبارزه می‌کنند برای چه می‌جنگند معنی جهاد را بدرستی درک کرده بودند الان دیگر اسرائیلی وجود نداشت.

مجتبی زائری نیز پاسخ خود را اینگونه بیان می‌کند: فلسطینی‌ها این همه گروه‌ها و تشکل‌های مختلف نظامی و غیر نظامی دارند اما هنوز نتوانسته‌اند یک رهبر واحد برای خود داشته‌باشند فلسطینی‌ها اول باید یک رهبر واحد انتخاب کنند و بعد پشت سر هم منسجم و یکپارچه بجنگند.

فلسطینی‌ها باید با هم متحد باشند چون بسیاری از آنها در خانه‌ها و کارخانه‌های اسرائیلی کار می‌کنند که این جای ابهام دارد. تا آنجا که من خبر دارم بعضی ایرانیان از داخل ایران به اسرائیل کمک می‌کنند بسیاری بر ضد امنیت ایران برای اسرائیل فعالیت می‌کنند مردم ایران تصورشان این است که اسرائیل کشوری است که فلسطین را اشغال کرده است در حالی که این تنها بخشی از حقیقت است اسرائیل یک تهدید برای همه کشورها است؛ کارشناسان بیایند و به مردم آگاهی بدهند که اسرائیل همین الان در کشورهای دیگر مثل عراق، ایران، ... چه فعالیتی می‌کند و ماهیت توسعه طلب این رژیم رانشان دهند اگر مقاومت مردم فلسطین نباشد آنها باز هم دست بردار نیستند و به کشورهای دیگر نیز حمله می‌کنند و





می‌خواهند همه جهان را بگیرند. باید اسرائیل را یک غده سرطانی دانست نباید به اسرائیل همانند یک سرماخوردگی ساده نگاه کرد.

چون ما همیشه در مقابل یک غده سرطانی عکس العمل جدی داریم تا جلوی پیشروی آن را بگیریم؛ اینها می‌خواهند ایده از نیل تا فرات را عملی کنند. هم اکنون در کل دنیا ما ده میلیون صهیونیست داریم ما باید این ده میلیون را بشناسانیم و بگوییم چکار می‌کنند متأسفانه نه تنها مردم ما بلکه مردم کل دنیا آگاهی لازم را از اسرائیل ندارند و از خطر اسرائیل آگاه نیستند.

مصطفی شوقی، جوان ۲۰ ساله نیز بر این باور است: من بی‌تفاوتی مردم نسبت به موضوع فلسطین را قبول ندارم البته باید به مردم شناخت و آگاهی لازم را بدهند پیشینه اسرائیل را بگویند و بگویند چگونه فلسطین اشغال شد و چگونه ممکن است سرنوشت آن برای کشورهای دیگر تکرار شود.

حسین مقدم ۲۲ ساله نیز اینگونه پاسخ می‌دهد: من یک مثال بزنم؛ آقای علی کریمی یا آقای هاشمیان وقتی در قرارداد خود ذکر می‌کنند که حاضرنیستند باهیچ تیم اسرائیلی بازی کنند و می‌گویند اگر تیم به اسرائیل برود ما بازی نمی‌کنیم نشان می‌دهد این باور در جوانان رسوخ کرده و در آنها نهادینه شده. هیچکدام از جوانان ما آنها را قبول ندارند ضمناً مردم نسبت به موضوع فلسطین بی‌تفاوت نیستند اگر کسی که بر زبان نمی‌آورد دلیل نیست که حتماً در دل هم اعتقادی به این موضوع ندارد؛ این فوتبالیستهایی که ذکر کردم هیچکس آنها را زور نکرده بود.

وی در ادامه می‌گوید: ایرانی‌ها از هر لحاظ که فکرش را بکنید از فلسطین حمایت کرده‌اند؛ روز قدس را ما برای آنها به ارمغان آوردیم. حتی فرهنگ شهادت طلبی را ما وارد فرهنگ آنها کردیم من همین امروز (۸۴/۵/۲۶) در روزنامه خواندم که فلسطینی‌ها می‌گویند ما گرفتن غزه را مدیون حزب الله لبنان هستیم حزب الله را چه کسی ساخت غیر از حاج احمد متوسلیان، غیر از حاج همت ما. ایرانی‌ها تمام هم و غم‌شان فلسطین است حتی آرمان‌شان فلسطین است حاضرند با هزینه شخصی مجروحان فلسطینی را در بهترین بیمارستان‌های تهران درمان کنند و بهترین امکانات را در اختیارشان قرار دهند در روز قدس کسی مردم را مجبور نکرده که برای فلسطین راهپیمایی کنند. در مورد عملکرد مسؤولان در قضیه فلسطین به نظر من آنها بسیار فعال هستند وقتی مسؤولین ما می‌گویند اسرائیل باید از صحنه روزگار محو بشود نشان می‌دهد آنها واقعاً از حکومت ایران از نظام ایران از مردم ایران می‌ترسند. دیپلماسی ما بسیار فعال است ما تنها کشوری هستیم که اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناسیم. حتی آمریکا را به رسمیت می‌شناسیم و دفتر حفاظت آنها در سفارت سوئیس دایر است ولی اسرائیل را به هیچ وجه قبول نداریم. چون اسرائیل یک سری اهدافی دارد که با بشریت مشکل دارد.

محمد حیدری نیز اعتقاد دارد: متأسفانه بسیاری از فلسطینی‌ها بی‌تفاوت هستند وقتی تصاویر تلویزیونی را می‌بینیم همیشه ۲۰ نفرشان در حال جنگیدن هستند اینها اعتقاد به مبارزه ندارند اگر ۲۰ نفر آنها در شهر ۳۰ هزار نفری‌شان به ۱۰ هزار نفر تبدیل نشوند حریف اسرائیل نخواهند شد.

سجاد اسدی راد دانش آموز ۱۸ ساله در پاسخ به سؤالات می‌گوید: برای بسیاری از مردم ما موضوع فلسطین به یک موضوع روزمره و عادی بدل شده است اگر چه خود من از رادیو و تلویزیون و خصوصاً اینترنت بسیار پیگیر اخبار فلسطین هستم. مسؤولان باید راه حلی پیدا کنند تا فضای بی‌تفاوتی نسبی که هم اکنون وجود دارد تغییر پیدا کند. ■■■

سینما و پرسش‌های معنوی

مرضیه مسافر

پافشاری کلیساهای قرون وسطا بر مسائلی همچون انحصاری کردن علم و دین و در اختیار و خدمت کلیسا قرار دادن آن، تا آنجا پیش رفت که مردم را با چالش بزرگ انتخاب دین و آزادی و پیشرفت روبرو کرد و نتایجی مانند جایگزین کردن انسان به جای خدا در رأس امور را به بار آورد.



افراط گری‌های کلیسای کاتولیک در پیش از رنسانس از یک سو و کج فهمی انسان غربی محدودنگر و محصوراندیش از سوی دیگر باعث مشکلاتی برای بشر شده است.

غرب اگر چه در دوران مدرنیسم با تکیه بر باورهای امانیستی به پیشرفت‌هایی رسید اما خلأهای معنوی در جوامع غربی بیشتر شد و مشکلات جدی به بار آورد. رشد روزافزون تمایلات معناگرایانه در غرب شاهدی است بر یک عمر بی‌جواب ماندن پرسش‌های معنوی بشر غربی. بنابر این متفکران و سیاستمداران غربی در سالیان اخیر ناگزیر از پیدا کردن راهی برای پاسخ پرسش‌ها گرایش‌های معنوی انسان بوده‌اند اما چنانکه در ادامه به آن خواهیم پرداخت باز هم به بیراهه رفته‌اند. امروزه در دنیا از ابزارهای مختلفی برای گسترش یک فکر و ایده استفاده می‌شود اما، در این بین ابزاری که گسترهٔ وسیعی را تحت الشعاع قرار می‌دهد و مقبولیت بیشتری دارد سینماست.

تمایل روز افزون به تولید فیلم‌هایی با موضوع امور متافیزیکی و معنایی، پرده بردار این واقعیت است که متفکران غربی از سینما به عنوان یکی از ابزار استراتژیک انتقال آراء استفاده می‌کنند. نتیجه‌ای که پس از بررسی کتاب‌ها و تولیدات سینمایی حاصل شده و مورد تأیید متفکران غربی بوده این است که در حقیقت نگاه جدید انسان غربی به بعد باطنی انسان و نیروهای روحی او فارغ از ارتباطش با پروردگار معطوف است و در واقع نقش امور قدسی در سرنوشت انسان همچون گذشته کم رنگ و بی‌مایه است.

در باورهای جدید که دین جدید غربیان یا عرفان غربی گفته می‌شود، انسان رقیب خداست و می‌تواند در برابر او بایستد و نه بگوید!

این نگرش به صورت کامل در فیلم «نمایش ترومن» ساخته «پیتروید» به نمایش درآمده است. ترومن که تمامی رفتارها و حرکاتش و در یک کلمه تمامی زندگیش از ابتدا تا کنون در کنترل ۵۰۰۰ دوربین فیلمبرداری بوده وقتی واقعیت را در

پس از بررسی کتاب‌ها و تولیدات سینمایی حاصل شده این است که در حقیقت نگاه جدید انسان غربی به بعد باطنی انسان و نیروهای روحی او فارغ از ارتباطش با پروردگار معطوف است





می‌یابد، در سکانس پایانی فیلم با ورود به درون تاریکی و محیطی که نه خود و نه خالقش از آن آگاهی دارند ثابت می‌کند که می‌تواند برای دستیابی به آزادی و سعادت به پروردگار نه بگوید!

و این تأکیدی مجدد بر باور نبرد میان پروردگار انسان برای دستیابی به علم و دانش است. نفوذ چنین باوری در الهیات مسیحی بویژه در قرون وسطا کاملاً مشهود است. بر اساس الهیات مسیحی سبب منع آدم و حوا از درخت ممنوعه معرفت و آگاهی موجود در آن بوده و شیطان که علت تمرد آنها از این فرمان شده علم و دانش را برای آنها به ارمغان آورده است. خداوند به علت ورود انسان به حیطهٔ علم و قدرتش خشمگین شده و آنها (انسان و شیطان) را مجازات کرده است.

نفوذ و استحکام این اندیشه که انسان می‌تواند به جای خدا، خدایی کرده و سرنوشت خویش را بسازد باعث قطع تمامی رشته‌های انسان با پروردگار شده و بدین ترتیب امانیسم شکل گرفته و نهادینه است.

این موضوع در فیلم «چه آرزوهایی که می‌آیند» ساخته «وینسنت وارد» نیز موردتأکید قرار گرفته است. این فیلم قصه زندگی و حیات پس از مرگ یک دکتر کودکان است.

کریس در اثر سانحه رانندگی جان خود را از دست می‌دهد. او به بهشت برده می‌شود ولی به دلیل علاقهٔ زیاد همسرش به آنی می‌خواهد با او رابطه برقرار کند اما آنی پس از چندی در اثر فشارهای روحی خودکشی می‌کند. به علت گناه خودکشی به جایی بین جهنم و بهشت می‌رود. کریس از بهشت برای نجات او روانه جهنم می‌شود و سرانجام او را نجات می‌دهد. در این فیلم ۱) به قدرت اراده وتعقل انسان حتی پس از مرگ ۲) تداوم مخالفت با خداوند ۳)حلول و تناسخ ارواح اشاره کرده است، تا آن جا که در سکانس پایانی، آنی و کریس، به صورت دو کودک درآمده که با وجود سن کم، به یکدیگر علاقه‌مندند.

در فیلم‌های «بودای کوچک» و «مسیر سبز» که هر دو متعلق به ژانر معناگرایی در سینمای غرب است نیز این مفاهیم به شیوهٔ دیگری دنبال شده است.

در مسیر سبز ساخته: فرانک دارابانت جان کافی زندانی سیاهپوست غول پیکری است که به اتهام قتل دو کودک به اعدام محکوم شده است. او با در اختیار داشتن نیروی مرموزی به نجات بیماران می‌شتابد. دنیا برای او مکانی بی‌اهمیت و کوچک و غیر قابل تحمل است که رهایی از آن آرزوی اوست، همانگونه که در الهیات مسیحی و در عرفان‌های غیر دینی همچون بودایی و سرخپوستی به این مضامین اشاره شد.

در این عرفانها سالک به نوعی عزلت، رهبانیت و ریاضت مشغول است و در واقع از دریچه الهیات مسیحی و عرفان بودایی، معنویت را همواره در تضاد با زندگی دنیایی می‌داند.

طبق این نظریه روح پس از مرگ، یک سلسله توالد و تجدید حیات را طی می‌کند و صورت مستمر از عالمی دیگری می‌رود.

بازگشت به سینمای معنی گرا را در حقیقت می‌توان پردازشی جدید برای برون رفت از شکست و بحرانهای اجتماعی و سیاسی غربی تلقی نمود.

اینگونه فیلمها در حقیقت نقطه پایانی برای آخرین تئوریهای نظام لیبرال دموکراسی و بیانی برای جلوگیری از گسست اجتماعی غرب خود بنیاد است. ■■■

نگذار شیطان برایم قصه بگوید!

سعیده ایرانمنش



زیارت عاشورا که شروع شد صدایش کردم، گفتم: «بیا با هم دعا بخونیم.» گفت: «نه» گفتم: «مگه تو امام حسین رو دوست نداری؟» گفت: «نه» گفتم: «دوست نداری!» گفت: «نه» اگر بزرگتر بود گو اینکه درست نباشد دعوایش می‌کردم؛ اما او خیلی کوچک بود! گفتم: «ولی امام حسین تو رو خیلی دوست داره.» چیزی نگفت، معلوم بود نظرش عوض نشده دو راه داشتم، یا مثل آدم بزرگ‌های خیلی عاقل! می‌گذاشتم برود پی بازی‌اش و قضیه را فراموش کند، و بعدهم وجدانم را سرزنش می‌کردم که: بچه است، توقع بیجا هم حدی دارد، خودش بعداً می‌فهمد، تو هم زیاد جدی گرفتی؛ که راه حل آسان و بی‌دردسری بود؛ و یا اینکه به او می‌فهماندم که دوست داشتن امام حسین(ع) یک قرار داد محترمانه بین نسل‌ها نیست، که امام حسین(ع) امام بزرگترها نیست که آنها دوستش داشته باشند و بچه‌ها بپذیرند که باید دوستش بدارند!

و از آنجایی که همیشه اعتقاد داشتم بچه‌ها فیلسوف‌های بزرگی هستند، راه دوم را انتخاب کردم تصمیم گرفتم از فلسفهٔ حرکت امام حسین(ع) برایش بگویم، اگر درصد موفقیتش کمتر بود این مزیت را داشت که وجدانم به را جانم نمی‌انداخت.

ــ «می‌خوای قصهٔ امام حسین(ع) رو برات تعریف کنم؟»؛ عاشق قصه‌ها بود.

ــ آره.

و برایش تعریف کردم، سعی کردم کودکانه باشد و کودکانه هم نتیجه گرفتم که:

امام حسین اون بچه‌ها رو خیلی دوست داشت، دلش نمی‌خواست کسی اونا رو اذیت کنه می‌خواست بچه‌ها خوشحال باشن. بازی کنن، هیچ کس هم به مامان، باباهاشون زور نگه؛ مجبورشون نکنه کارای بد بکنن... امام حسین(ع) بچه‌ها رو خیلی دوست داشت. برای همین اونا امام حسین رو کشتن...

سکوت کردم با خودم گفتم بچه‌ها یعنی آینده، یعنی همهٔ آدم‌هایی که خواهند آمد، امام حسین(ع) به خاطر آیندهٔ بچه‌ها و همهٔ بچه‌های آینده شهید شد.

با لحنی معصومانه گفت: «من امام حسین رو دوست دارم.» چشماشو نگاه کردم خوب می‌شناختمش آنقدر باهوش و مغرور بود که بی‌دلیل چیزی را قبول نمی‌کرد. باورم نمی‌شد همهٔ اینها را فهمیده باشد. هر چقدر هم کودکانه براش تعریف کرده بودم، باز هم موضوع فراتر از درک او بود؛ آخر هنوز سه سالش تمام نشده بود...

بی‌دلیل نیست مدام می‌گویند بین نسل جدید و نسل‌های قبل فاصله افتاده، زبان هم را نمی‌فهمند، احتمالاً بعضی از بزرگترهایمان ترجیح داده‌اند راه اول را انتخاب کنند و لابد بهترین و امروزی‌ترین پاسخشان به طغیان‌های نسل ما بی‌اعتنایی و سکوتشان بوده، به خیال خودشان لطف هم کرده‌اند که بحران‌های جوان قرن بیست و یکم را با پس گردنی‌هایی که خودشان اینجور مواقع می‌خوردند، حل نکرده‌اند و جوان را به حال خودش گذاشته‌اند تا به مرور زمان همه چیز از سرش بیفتد. نتیجهٔ این شاهکار! با آسیب شناسان اجتماعی!

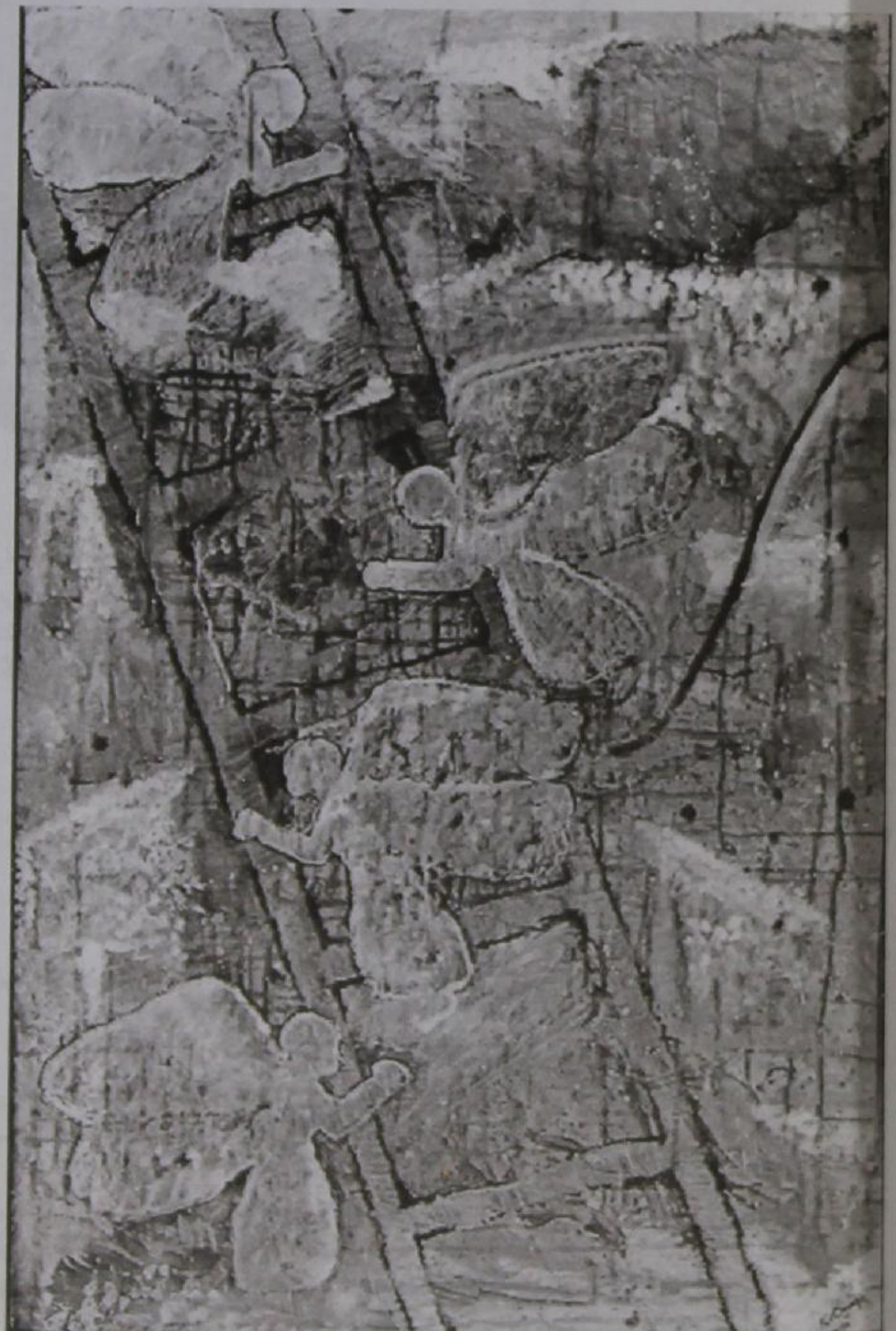
به نظر من هنوز دیر نشده، قصه‌ها را برایمان تعریف کنید. نه آنگونه که برای شما تعریف کرده‌اند، به زبان خودمان برایمان تعریف کنید، آنقدرها هم که فکر می‌کنید کار سختی نیست، یادتان باشد حرف زدن را خودتان به ما یاد دادید

■■■

سفره‌آسمانی

زهرا صفاری زاده ـ اهل قلم بسیجی استان قم

رمضان، ماه نزول قرآن است به فرش برای صعود انسان به عرش. چه حکایت عجیبی است پیوند میان این نزول و صعود؛ نور قرآن پایین می‌آید تا انسان را از **کهف** ظلمانی نفس بیرون آورد؛ نگاه او را از **انعام** برگرداند تا به **اعراف** بیندازد و به جای **انفال** زمینی **زخرف الرحمن** را به او نشان دهد. با یک **اسراء**، او را تا ملکوت بالا برد؛ بالاتر از **نجم** و **قمر**. **مؤمنون** را کنار عروة الوثقی جمع نماید، تا بدین وسیله آن‌ها را از **احزاب** درآورده به **توحید** برساند. **محمد**(ص) را **اعلی** مرتبهٔ **انبیاء** قرار می‌دهد و او را بر کرسی **معارج** می‌نشاند. موسی(ع) در **طور**، **نوح**(ع) در جودی، **ابراهیم**(ع) در **بلد الامین** و عیسی بن **مریم**(ع) در بیت المقدس؛ بر **مائدهٔ** گستردهٔ او و خاندان با عظمتش قرار می‌گیرند و هر جا به مشکلی بر می‌خورند، خداوند این **بیّنه**‌های خود را به آنان نشان می‌دهد تا او را به نام آن‌ها بخوانند؛ **قدر** و جایگاه آنان را بدانند و در **لیل** سختی‌ها و تاریکی‌ها با **شمس** وجود آنان به **نصر** و **فتح** الهی برسند و جن و **ناس** را هم به اقتدا بر پیامبر **قریش** و خاندان او فرا خوانند. **نساء** را به کنار **کوثر** فاطمه(س) او آن مظهر جمیل **فاطر** ـ دعوت کنند و علی(ع) **اعلی** را در **بروج** ملک هستی ببینند. محسن را در وجود حسن(ع) او **شرح** داده شده بیابند و **فجر** حسین(ع) او را به نظاره بنشینند.



آه، که خدا چقدر زیبایی خلق نموده است؛ ای کاش ما هم در آن روز که **فاتحة الکتاب** آفرینش را می‌نگاشتند در کنار ملائکه، **صف** به صف ایستاده بودیم و به آیات زیبای الهی سجده می‌کردیم. و من چگونه می‌توانم به ستایش آنان برخیزم حال آن که وجودشان قیامتی است از جلال و جبروت که قامت **قلم** به حلقه‌ی سین **یس** آنان هم نمی‌رسد.

و نه من، که هیچ یک از **شعراء** را راهی به این **نبأ**های عظیم نیست، چه رسد به بیان آن. چرا که آنان مظهر و جلوهٔ همان خدایی هستند که درک وجودش برای عقول هزاران حکیم چون **لقمان** هم **تحریم** شده است.

نمی‌دانم چگونه است که **کافرون** در این **مرسلات** و مظاهر حمد الهی **مجادله** می‌کنند و با دیدن جمالشان، رویشان **عبس** می‌شود و **منافقون** در این آیات مجسم **فرقان** که لاریب فیه است، شک و تردید دارند و نمی‌فهمند که به واسطهٔ آنان است که در روز **حشر**، **زمر** از یکدیگر **انشقاق** می‌یابند.

این همه **قصص** که بیان کردیم برای این بود که از **حجرات** عالم ماده بیرون بیاییم و بر درگاه الهی **جاثیه**‌وار، خدای **غافر** را به حق آن **فلق جمعهٔ** ظهور سوگند دهیم تا بین ما و ائمه اطهار(ع) در دنیا و **قیامة**، **طلاق** و جدایی ایجاد نکند و **دخان** غفلت را از جلوی چشمان ما بردارد تا تارهای **عنکبوت** گناه را از دور خود باز کنیم و **بقرهٔ** هوای نفس خود را در پیش قدم‌های **ضحی** در موسم **حج** شهادت و شهود قربانی کنیم و چون پاره‌های **حدید** محکم و استوار در زیر شمشیر مولا جمع آییم تا به یاری او **زلزله**‌ای در جهان ایجاد کنیم و بر قله‌ی **قاف** کمال در زیر سایه‌ی آن مظهر رحمت واسعه‌ی الهی قرار گیریم.

■■■



ادبیات ۳۰ یا ۳۰

معنای این حرف‌های سیاسی

محسن رضوی

مردم باوری: بزرگداشت مفهوم «مردم» است تا حد مفهومی مقدس و باور به اینکه هدف‌های سیاسی را می‌باید به خواست و نیروی «مردم» جدا از حزبها و نهادهای موجود، پیش برد. مردم باوری خواست «مردم» را عین حق و اخلاق می‌داند و این خواست را برتر از همه ساز و کارهای اجتماعی می‌شناسد و بر آنست که می‌باید میان مردم و حکومت رابطهٔ مستقیم وجود داشته باشد. این اعتقاد همچنین فضایل «مردم» را در برابر منش فاسد دولتمردان یا هر گروهی که موقعیت سیاسی و اقتصادی و منزلت اجتماعی برتر داشته باشد، قرار می‌دهد و می‌ستاید.

اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که «مردم باورانه» شناخته می‌شوند، در هر جا شکل خاصی دارند. ریشهٔ مردم باوری در روسیه به دهه ۱۸۶۰ میلادی و ظهور «نارودنیکها» (مردم باوران) بر می‌گردد. در آمریکا این صفت نخست برای «حزب مردم باور» به کار برده شد که در ۱۸۹۱ برای دفاع از منافع کشاورزان تشکیل گردید.

مردم باوری را حتی در جنبش‌های «فاشیسم»، «نازیسم» و «جنبش آزادیبخش» جهان سوم می‌توان یافت.

جدای از این نوع مردم باوری که غالباً پله ساختن از احساسات مردم و رسیدن به قدرت مطرح می‌شود؛ نوعی از مردم باوری را در اندیشه سیاسی اسلام می‌توان سراغ گرفت که بدون بت ساختن از مردم و دادن الوهیت به آنان، مردم را ولی نعمت خود دانسته و فلسفهٔ حکومت را چیزی خدمت به ایشان نمی‌داند. این اندیشه که از آغاز پیدایش اسلام، سیره و سنت پیامبر اکرم(ص) بود، در زمان خلافت امیرمؤمنان علی (ع) به اوج خود رسید و جلوه‌های زیبایی از حکومت واقعی مردم را نمایان ساخت.

همین اندیشه‌بود که در مبارزات سیاسی حضرت امام(ره) متبلور شد و مبنای شکل‌گیری انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی گردید. امام راحل (ره) بعد از ائمه معصومین(علیهم السلام) از نادرترین کسانی بود که این فلسفه حکومتی را به بهترین شکل ظهور و بروز داد و با تمام وجود بدان معتقد بود و در راه آن مجاهدت و جانفشانی نمود.

شهروند: شهروند فردی است در رابطه با یک دولت، که از سویی برخوردار از حقوق سیاسی و مدنی است و از سوی دیگر در برابر دولت تکالیفی به عهده دارد. این رابطه را شهروندی گویند. چگونگی رابطه شهروندی را قوانین اساسی و مدنی کشور معین می‌کند. شهروندی در عین حال، منزلتی است برای فرد در ارتباط با یک دولت که از نظر حقوق بین الملل نیز محترم شمرده می‌شود و حتی از جهت رعایت این رابطه الزاماتی را برای دولت‌ها در نظر گرفته است.

مفهوم شهروندی همراه با مفهوم فردیت و حقوق فرد در اروپا

پدید آمده است. و اساساً کسی «شهروند» شمرده می‌شود که تنها فرمانبردار دولت نباشد، بلکه از «حقوق فطری» و طبیعی نیز برخوردار باشد و دولت این حقوق را رعایت و از آنها حمایت کند. نظریه‌هایی که منشأ دولت را حقوق طبیعی افراد می‌دانند، علت وجودی دولت را حمایت از حقوق طبیعی شهروندانش دانسته‌اند.

در ایدئولوژی انقلاب فرانسه، واژهٔ «شهروند» مفهوم «آزادیهای فردی» را در خود داشت و این آزادیها در «اعلامیه حقوق بشر و شهروندان» انعکاس یافت. بنابر این در نظام حقوقی و سیاسی که حقوق و تکالیف شهروندی در آن به رسمیت شناخته شده، حقوق و تکالیف با هم رابطه دوسویه دارند و هر یک لازمه دیگری به شمار می‌آیند.

معمولاً حقوق سیاسی، از جمله حق رأی و حق بدست آوردن مشاغل دولتی، ویژه شهرواندان است. در مقابل وفاداری به حاکمیت، خدمت سربازی و پرداخت مالیات از جمله تکالیف معمول شهروندان به شمار می‌رود.

زندانی سیاسی: در نظام‌های قانونی، کسی است که به سبب زیر پا نهادن حدود قانونی تدوین شده برای آزادیهای سیاسی ــ که قانون اساسی معین گردیده است ــ وزیر پا نهادن حوزه حاکمیت دولت، بازداشت یا محکوم به زندان شده است. شدیدترین جرم سیاسی که در قوانین کیفری «جنایت» شناخته می‌شود، توطئه علیه تمامیت ارضی کشور و قیام مسلحانه برای برافکندن رژیم سیاسی کشور است. در قوانین کیفری، جرم‌های سیاسی از جرم‌های عادی جدا شده و برای متهمان و محکومان سیاسی، حقوق و امتیازهای خاصی نسبت به مجرمان عادی در نظر گرفته شده است. از جمله این امتیازات شرط حضور «هیأت منصفه» در دادرسی‌های سیاسی، جدا بودن زندانیان سیاسی از زندانیان عادی و ... می‌باشد. ■■■

هزار حرف

رویا نیست

آرزو صمیمی

فکر می‌کنید من کی فهمیدم؟! کی این مطلب مهم و قابل تحسین را فهمیدم؟! منی که مثلاً مطالعه دارم. روزنامه می‌خوانم، کتاب می‌خوانم، برنامه‌های مناسب تلویزیون و خبر را پی‌گیری می‌کنم، منی که دنبال چنین موضوعاتی می‌گردم! خنده‌دار است ولی همین چند روز پیش، یعنی پانزده شانزده سال دیرتر از وقتش، تازه به این موضوع پی بردم. مضحک است. مگه نه! این که من ندانم چقدر مهم هستم!

البته منظورم دقیقاً این جمله نیست، این که من ندانم چقدر می‌توانم مهم باشم جملهٔ بهتری است. حالا اصل مطلب چه می‌تواند باشد، هیچ! همین چند روز پیش، در پاورقی یک کتاب خواندم که یک بانوی ایرانی به نام مهندس «شفیقه باقرین» در زمان دفاع مقدس، پنجاه پروژه دفاعی شامل نارنجک دستی، مین پدالی، دیگ حمل بمب و دستگاه صیقل باروت را به انجام رسانده است. تازه این بانو تألیفات بسیاری هم در این زمینه دارد و از همه مهم‌تر اینکه پانزده لوح سپاس و تندیس طلایی از جشنواره‌های گوناگون دریافت کرده است. اولش متحیر شدم، بعد ذوق کردم و از خودم پرسیدم: یعنی زودتر نمی‌شد این و توانمندی‌اش را شناخت؟! نمی‌دانم. خدا وکیلی نمی‌دانم چرا آدم‌های مؤثر پر تلاش و قابل احترام این قدر از منی که به آنها، باورهایشان و مرور راه رفته‌شان، نیاز دارم دورند. آن قدر که زودتر از گذشت ۱۶ سال نمیتوانم بشناسمشان!

خدایی یک جای کار ما ایراد دارد. در این دنیایی که هر ملت و فرهنگ وتمدنی از هر چیز دم دستی، جادوگری و هپروتی برای خودش بت و معیار و الگو می‌سازد. ما این قدر از خودمان دوریم که این همه تلاش، حرکت و پویایی قابل تقدیر را نمی‌بینیم. واقعاً چرا خودمان را نمی‌بینیم؟ چه می‌شد اگر آقایان وخانم‌های مسئول، امثال این خانم را معرفی می‌کردند تا ما بدانیم برای هیچ ملتی، از هر جنسی که باشد، زن یامرد به قله‌های هوش و حرکت رسیدن رؤیا نیست.

فکر می‌کنم کمتر کسی بداند پروژه «شفق» چیست؟ همان جت آموزشی که قدرت مانور بسیار بالایی دارد. همانی که ساخت همین خانم هوشمند و پر تلاش است.

شما را نمی‌دانم ولی من به عنوان یک الگو به این انسان‌ها نگاه می‌کنم. من به شناخت این افراد احتیاج دارم. به چشم‌اندازی که دارند. به نظر شما رشد و رهایی از حصار حقارت زیبا نیست؟! البته که هست! دقیقاً از زمانی که تکبیر گفتیم و خواندیم: ای لشکر صاحب زمان، آماده باش، آماده باش!...

■■■

هراس آن‌ها از اسلام

روح ا... فروزش

تنها دو هفته پس از حادثه ۱۱ سپتامبر آمریکا، ششصد مورد اعمال جنایتکارانه و خشونت طلبانه بر ضد مسلمانان در انگلیس روی داد که عمده قربانیان آن را دختران و زنان مسلمان تشکیل می‌دادند

بر اساس مقاله‌ای که روزنامه «ساندی تلگراف» چاپ لندن در سی‌ام دسامبر ۲۰۰۱ (قریب چهار ماه از حادثه ۱۱ سپتامبر) منتشر ساخت، ظرف دو دهه آخر قرن بیستم قریب بیست هزار نفر از مردم انگلیس مسلمان شده‌اند

به‌دنبال انفجارهای چندماه گذشته لندن، ترس و ناامنی بر اکثر کشورهای اروپایی به خصوص کشورهایی که آمریکا را در حمله به عراق و اشغال این کشور همراهی کردند، سایه افکنده است. تدابیر امنیتی که برای مبارزه با تروریسم به اجرا در آمده فضای ملتهب و احساس ناامنی را تشدید کرده است. برای اقلیت‌های مذهبی به خصوص مسلمانان این احساس ناامنی بسیار زیاد است. اقلیت‌های مسلمان همه مظنون هستند مگر آنکه خلافش ثابت شود. بمب گذاری‌های لندن بار دیگر به کمک دولت‌های اروپایی آمد تا سیاست‌های اسلام ستیزی خود را توجیه کنند. «تونی بلر»، نخست وزیر انگلیس هر چند در ظاهر کوشید تا موضع معتدلی در قبال مسلمانان پیش گیرد و از اسلام میانه رو در کنار اسلام افراطی یاد کرد ولی این گونه مواضع او تنها بازی با کلمات است. اندیشه‌های واقعی او در مبارزه با تروریسم را باید در این جمله مورد ارزیابی قرار داد؛ «لزوم نبرد ایدئولوژیک برای ریشه کن کردن تروریسم.» معنای این عبارت «تونی بلر» تفاوت چندانی با اظهارات «جرج بوش» پس از حوادث یازدهم سپتامبر ندارد. بوش از آغاز جنگ‌های صلیبی سخن گفت و تونی بلر نبرد ایدئولوژیک را برای ریشه کن کردن تروریسم لازم می‌داند. بدون شک ایدئولوژی که آقای بلر مطرح می‌کند همان اسلام است. یعنی به جای آنکه تروریست‌ها را پیدا کنند، باید در مقابل خودِ اسلام موضع بگیرند. در یکی از رسانه‌های انگلیس در تفسیر سخنان بلر گفته شد: «خشونتی که مسلمانان از خود نشان می‌دهند، در خود قرآن است.»

اما، براستی چرا اینگونه است؟ چرا غربیها به محض آنکه اقدامی علیه منافعشان در اقصی نقاط دنیا و حتی در پایتخت‌های اروپایی و آمریکا رخ می‌دهد، بی‌محابا و بی‌درنگ سراغ اسلام و مسلمانان می‌روند؟

باید توجه داشت که رابطه غربیان و مسلمانان، رابطه‌ای ویژه است؛ رابطه‌ای که از یک هزاره تنش، نزاع، تسلط و در عین حال گفتگو، تفاهم و آموزش متقابل تمدنی و فرهنگی حکایت می‌کند. در این رابطه ویژه، هم جنگ‌های سهمناک صلیبی هست و هم مناسبات پیچیده سیاسی و دیپلماتیک؛ هم استعمار و سلطه هست و هم گفتگوی نجیبانه علما و دانشمندان. اما آنچه که در سالیان اخیر وجهه خود را نمایانده حالت زنگ خطر و نگرانی مداومی‌است که غربیان از جهان اسلام دارند. برخی بر آنند که ریشه نگرانی و وحشت غرب از جهان اسلام در عدم آگاهی آنان از بنیان‌ها و آموزه‌های اسلام است، در حالیکه آگاهی غرب از اسلام بسی بیش از آن است که ما تصور می‌کنیم، زیرا غربیها حداقل طی دو سده گذشته هزاران کتاب و دهها هزار مقاله و گزارش علنی و سری درباره کلیه ابعاد ریز و درشت زندگی مسلمانان و مفاهیم و دیدگاه‌های اسلامی و طرز تفکر علمای اسلام و تصورات و رفتارهای آیینی توده‌های مردم مسلمان تولید و باز تولید کرده‌اند و از این ذخیره علمی و فرهنگی برای سیاستگزاری در جهت مبارزه با اسلام و مسلمانان بهره گرفته‌اند.

باید اذعان داشت که آنچه رابطه مسلمانان و غربیان را در سده‌های پیشین شکل داده، خاطرات تلخ تاریخی مسلمانان از غرب و نگاه تحقیر آمیز آنان به انسان مسلمان است. علی رغم تمامی‌شعارهایی که در خصوص برابری و نفی تبعیض از سوی سردمداران لیبرال دموکراسی غرب داده می‌شود، امروز با مسلمانان در جوامع غربی بعنوان شهروندان درجه دوم رفتار می‌شود.

ریشه بسیاری از این جهت گیریها به پدیده‌ای باز می‌گردد که در ادبیات سیاسی و اندیشه‌های غرب به Islamophobia (اسلاموفوبیا) تعبیر می‌شود؛ اسلام هراسی یا ترس از اسلام. این پدیده باعث بروز رفتارهای خشن و نژاد پرستانه فراوانی در میان جامعه اروپایی و آمریکایی شده است. البته شواهد و قرائنی نیز در میان است که کشورهای غربی و مخصوصاً آنانی که بیش از همه تحت سیطره لابی‌های صهیونیزم جهانی قرار دارند ــ همچون آمریکا و انگلیس ــ خود به رشد و توسعه این پدیده دامن می‌زنند.

تنها دو هفته پس از حادثه ۱۱ سپتامبر آمریکا، ششصد مورد اعمال جنایتکارانه و خشونت طلبانه بر ضد مسلمانان در انگلیس روی داد که عمده قربانیان آن را دختران و زنان مسلمان تشکیل می‌دادند.

دختران و زنان مسلمان به خاطر حجابشان که معرف هویت و اعتقاد آنهاست، آسانترین هدف گروه‌های نژاد پرست و افراطی ضد اسلام به شمار می‌روند. کم نبودند دختران معصومی‌که از پشت سر با ضربات چوب‌های «بیس بال» مورد ضرب و شتم افراطیون انگلیسی قرار گرفتند و یا از اتوبوس‌ها، قطارهای شهری و ... بیرون انداخته شدند.

در یکی از حوادث لندن، یک راننده مسلمان افغانی توسط سه جوان انگلیسی با ضربات شدید شیشه‌های مشروب الکلی به حالت اغماء فرو رفت و پس از مدت‌ها بستری شدن در بیمارستان به علت قطع نخاع برای همیشه فلج شد.

دو عامل اصلی رشد دیگر در اسلام هراسی در میان جوامع غربی وجود دارد:

اول، مطبوعات و رسانه‌های گروهی و دوم، رشد اسلام گرایی در این جوامع.

در خصوص نقش مطبوعات و رسانه‌های گروهی در ترویج خشونت علیه مسلمانان، حرف و حدیث فراوان است. مثلاً گاهی در شدیدترین روزهای عملیات نظامی نیروهای انگلیس و آمریکا در افغانستان و عراق که اخبار فجایع آن تمام وجدان‌های بیدار دنیا را متوجه خود می‌کرد، روزنامه‌های انگلیسی و ۵ شبکه تلویزیونی آن کشور مهمترین موضوع خود را برای چندین روز متوالی به مفقود شدن دختر بچه‌ای ۱۳ ساله اختصاص می‌دادند که بعداً معلوم می‌شد مورد تجاوز قرار گرفته‌و کشته شده است. در چنین شرایطی شبکه‌های تلویزیونی انگلیس پی در پی آخرین تصاویر ویدیویی دختر مذکور را قبل از مرگ و در کانون خانه به نمایش می‌گذاشتند و مطبوعات نیز از مصاحبه دوستان همکلاسی و همسایه‌ها، خبرهای داغ می‌ساختند. این روش تأثیر فوق‌العاده‌ای در انحراف افکار عمومی از موضوعات مهم روز جهان دارد. بر عکس همین رسانه‌ها، هنگامی که یک عملیات شهادت طلبانه توسط دختری مسلمان در سرزمین‌های اشغالی فلسطین انجام می‌شد، بلافاصله عکس بزرگ و با حجاب وی را در صفحه نخست چاپ می‌کردند و اذهان را با جملات گوناگون در تقبیح «عملیات انتحاری» مملو می‌ساختند. بدیهی است که رشد اسلام هراسی تا چه‌اندازه می‌تواند افکار عمومی‌شهروندان غربی را در حمایت از جنایات اسرائیل و علیه فلسطینیان بسیج کند.

یکی دیگر از کارکردهای رواج این پدیده، می‌تواند مقابله با موج فزاینده‌ای باشد که در جوامع غربی برای گرایش به اسلام ایجاد شده است. بر اساس مقاله‌ای که روزنامه «ساندی تلگراف» چاپ لندن در سی‌ام دسامبر ۲۰۰۱ (قریب چهار ماه از حادثه ۱۱ سپتامبر) منتشر ساخت، ظرف دو دهه آخر قرن بیستم قریب بیست هزار نفر از مردم انگلیس مسلمان شده‌اند. این مقاله در خصوص گرویدن بسیاری از افراد جامعه انگلیس خصوصاً طبقات مرفه به اسلام می‌افزاید: «فرزند فرانک رابسون» وزیر سابق بهداشت، علیرغم تعلق به خانواده‌ای مرفه به اسلام گرویده است و اکنون هر روز ۵ نوبت نماز می‌خواند.» به نوشته این مقاله بسیاری از کسانی که اخیراً مسلمان شده‌اند از طبقات مرفه هستند و برای مثال می‌توان از دانش آموز ممتاز کالج خرژذ نام برد، همچنین فرزند «جان برت» (مدیر سابق bbc) نیز به اسلام گرویده است.

با این توصیفات است که هر انسان منصف و عاقلی در ماهیت حملات تروریستی آمریکا و انگلیس، همچنین مبارزه آنان با تروریسم و حمله به عراق و افغانستان با دیده تردید می‌نگرد و ممنوعیت حجاب زنان و دختران در فرانسه را فراتر از یک قانونگذاری داخلی یک کشور تصور می‌کند.

■■■





فرزان بهرامی
روی تشک نشریه

گفتگو: مهدی صفری

مقام آوردن در ورزش، کار ساده و راحتی به نظر نمی‌رسد مخصوصاً اگر آن ورزش، رشته نفس گیر کشتی باشد که انسان مجبور است در ۶ دقیقه هر چه دارد رو کند. اما جوانی بسیجی به نام «فرزان بهرامی» نشان داده که یک اراده محکم، به همراه کوشش بر همه چیز غلبه می‌کند. او با وجود سن کم خود ۲ مدال طلای جهانی و ۳ مدال آسیایی را در پرونده‌اش دارد. با هم مصاحبه فرزان بهرامی، قهرمان جوانان جهان با امید انقلاب را می‌خوانیم.

آقا فرزان از خودت و کشتی بگو؟

فرزان بهرامی هستم. متولد ۱۳۶۳. از سال ۷۵ و در سن ۱۲ سالگی کشتی را شروع کردم و از آن روزها ۹ سال می‌گذرد.

مشوقین شما در کشتی؟

پدرم، برادرم و به طور کلی خانواده‌ام.

اولین قهرمانی؟

سال دوم پس از شروع کشتی، در رده سنی نوجوانان، قهرمان تهران شدم و چند تن از حریفان خوب، مطرح و صاحب نام را هم بردم.

کلکسیون مدال‌ها؟

نائب قهرمانی مسابقات جهانی کودک (سال ۲۰۰۰)، نائب قهرمانی آسیا (سال ۲۰۰۰)، نفر سوم مسابقات جهانی کودک (سال ۲۰۰۱)، قهرمان آسیا (سال ۲۰۰۱)، قهرمان جوانان جهان (سال ۲۰۰۳) و قهرمانی جوانان آسیا (سال ۲۰۰۴).

از مسابقات چه خبر؟

آخرین مسابقاتی که شرکت کردم امسال و در مسابقات انتخابی تیم ملی بزرگسالان بود. در این مسابقات باختم و باخت من در حالی بود که من از رده جوانان به رده بزرگسالان آمده بودم. بااین حال این باخت برایم خیلی مفید بود، خیلی چیزها دستم آمد و فهمیدم که هنوز در ابتدای راه قهرمانی هستم.

تمرین‌ها چطوره؟

درحال حاضر در باشگاه «کوثر تهران» زیر نظر اولین و بهترین مربی خودم آقای «احمد نجاریان» تمرین می‌کنم و با استفاده از تجربیات ارزشمند ایشان امید زیادی به تکرار قهرمانی‌هایم دارم.

با درس چه می‌کنی؟ کار هم می‌کنی؟

الان دانشجوی رشته تربیت بدنی دانشگاه تهران هستم و از رئیس دانشکده «آقای باقر زاده» که زحمات زیادی را برای من کشیده‌اند تشکر می‌کنم و در حال حاضر کارمند شرکت نفت هستم و جا دارد که از آقایان «امان زاده» و «محمدزاده» که برای استخدام من زحمات فراوانی کشیده‌اند تشکر کنم.

بسیجی هم هستی؟

از سال ۷۵ وارد همکاری با بسیج شدم و با عضویت عادی به فعالیت پرداختم. در سال‌های ۸۰ و ۸۱ دوبار در لیگ بسیج تهران و ۲ بار هم در مسابقات کشوری بسیج، کشتی گرفتم و انصافاً تیم تهران نتیجه‌های خوبی هم گرفت.

بسیج در موفقیت‌های ورزشی شما هم تأثیر داشته؟

کشتی ورزش سخت و سنگینی است و ترافیک زیادی برای رسیدن به قهرمانی دارد و چون همه می‌خواهند قهرمان شوند، کشتی گیری که زحمت بکشد و حرف مربی را مو به مو انجام دهد موفق است

یک کشتی گیر و یا به طور کلی یک ورزشکار، فقط در مسابقات ساخته می‌شود و مسابقات پی در پی بسیج در موفقیت‌های من نقش داشته است.

از آقای نجاریان که مربی‌ات بگو.

ایشان مربی جوانان و با انگیزه‌ای هستند با تمام بچه‌ها دوستانه برخورد می‌کنند. کشتی ورزش سخت و سنگینی است اما بخاطر ارتباطات عاطفی خوبی که ایشان با بچه‌ها دارند، کسی خسته و زده نمی‌شود، به نظر من ایشان در بالاترین سطح مربیگری قرار دارد هر چند که تاکنون به حقش نرسیده.

یه خاطره؟

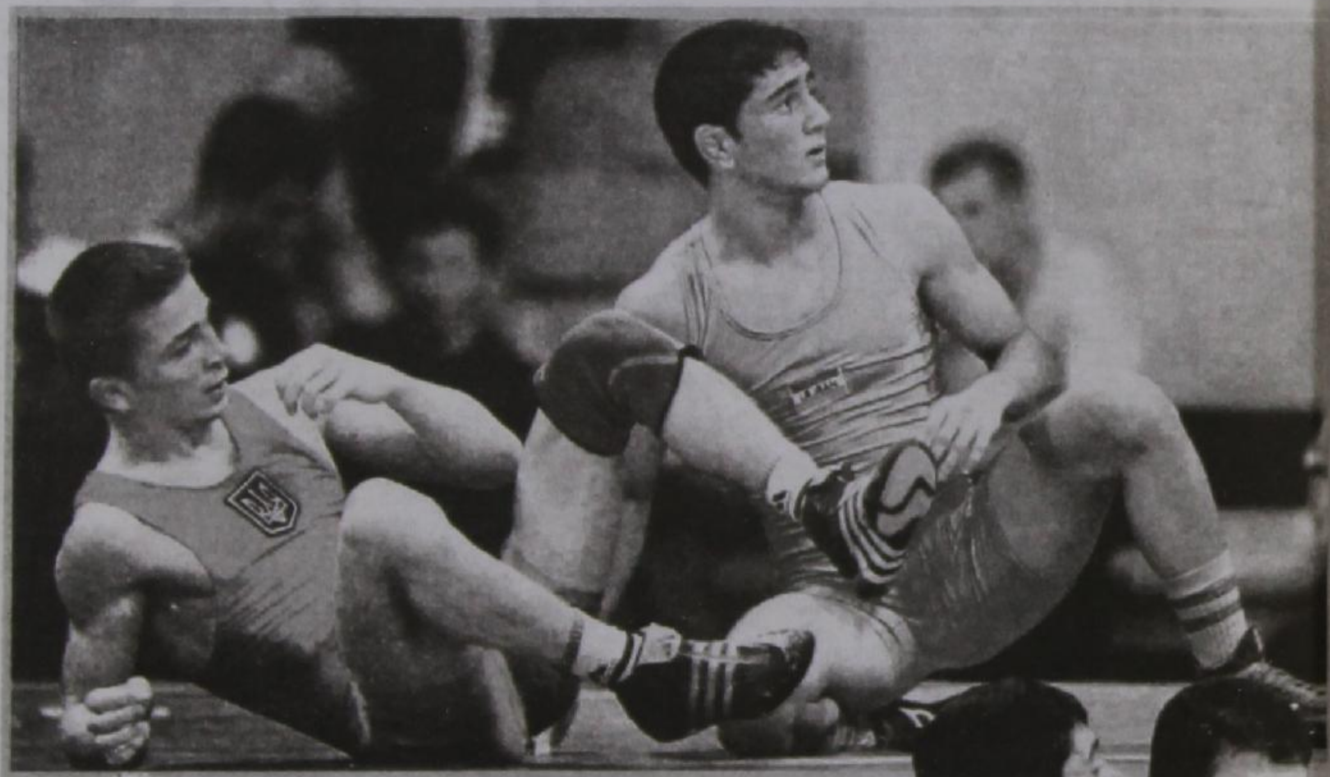
(با خنده شروع به تعریف کردن کرد) آقا هر وقت مسابقات بسیج می‌شد

مربی را مو به مو انجام دهد موفق است و قهرمان می‌شود که آن وقت کشتی گرفتن برایش شیرین می‌شود.

و حرف آخر...

ورزشکاران تا کمی مطرح می‌شوند و چند نفر دور و بر آنها را می‌گیرند سریع وارد حاشیه می‌شوند، حاشیه‌هایی که آنها را گاهی خانمان سوز می‌کند مثل پارتی‌های آن چنانی، دود و دم و خیلی مسائل دیگر. در این راستا خبرنگاران و مطبوعات هم گاهاً بی‌تقصیر نیستند، چرا که بعضی‌ها را آنقدر می‌برند بالا که دیگر آنها دوست ندارند از آن بالا پایین بیایند این درست نیست.

بالاخره صحبت ما با این ورزشکار خوب و دوست داشتنی و محبوب به پایان رسید. او آنقدر تواضع داشت که در ابتدا



گرمکن تیم هیچ وقت عوض نمی‌شد و چند سالی که عضو تیم مقاومت بودم و تیم می‌خواست به مسابقات اعزام شود می‌دانستیم که همان گرمکن مدل پارسال را می‌دهند.

یه نصیحت برای جوانی که می‌خواهد کشتی گیر و قهرمان شود.

کشتی ورزش سخت و سنگینی است و ترافیک زیادی برای رسیدن به قهرمانی دارد و چون همه می‌خواهند قهرمان شوند، کشتی گیری که زحمت بکشد و حرف

می‌گفت: آقا بی‌خیال ما شوید، کس دیگری را برای مصاحبه انتخاب کنید. آدم قهرمان جهان باشد و اینقدر متواضع؛ البته تواضع از صفات پهلوانان است. در آخر هم از مجله امید انقلاب که به دنبال قهرمانان می‌رود، با آنها مصاحبه و سعی در شناساندن قهرمانان و الگو سازی برای جوانان خوب جامعه ما را دارد تشکر کرد.

■■■

تاول پاتم.... منجوق پیرهنتم... دیگه نمی‌دونم چی بگم! بابا غلط کردم... من که نمی‌دونستم ازین حرفم ناراحت می‌شی؟

دیگه کنار خیابون بودیم، هر دویمان خیس خالی شده بودیم. اون نگاهشو به دور دست‌ها دوخته بود. سعی می‌کرد با نگاهش بگه که به من محل نمی‌ده!

یک لحظه سکوت کردم و سرم رو به پایین انداختم، یهو نگام متوجهٔ نوک کفشام شد، انگشتهای پام که از کفشام در اومده بود به من چشمک می‌زد، نتونستم جلوی خندمو بگیرم، با صدای بلند خندیدم. مینا نگاهشو به سمت من چرخوند و با دیدن انگشتام، اون هم نتونست جلوی خنده‌اش رو بگیره، با کیف وصله پینه‌اش محکم زد تو سرم و دنبالم کرد. یه چند دقیقه‌ای بود که میون حلبی‌ها و لاستیک‌های اطراف خونه می‌دویدیم.

ـ مسعود! مینا! چه تونه مثل موش و گربه افتادین دنبال هم؟! بیایید این سقف خونه رو درست کنیم. آب همه زندگیمونو داره می‌بره.

با شنیدن حرفهای مادر وایسادیم و چشمهامون دوباره به هم گره خورد، دیگه از نگاش این محبت بود که نثارم می‌شد. زیر شلاق بارون پاییز صدای خنده‌مون تو فضای حلبی‌آباد می‌پیچید و مادر یک دست به کمر و دستی به پیشانی مبهوت ما رو نگاه می‌کرد!

■■■

تاول پاتم

میرشمس الدین هاشمی



بخوان به نام برادر

می‌رسد ته ماندهٔ بشقاب‌ها

حمیده عباسی



باز هم می‌دوم سمت حرم. چند روز است مهمان آقا هستیم. بوی عطر و ادویه، بوی نبات و عود، بوی مردمی‌که از هر سو آمده‌اند و مثل من می‌دوند تا به نماز برسند. هیچ چیز بدتراز این نیست که این همه راه بیایی و از قافله اولی‌ها جا بمانی. می‌روم و در حین دویدن به دنبال او می‌گردم. همان پیرمرد پشت خمیدهٔ تهی دستی که هر بار غذاهای ماندهٔ سفره را یواشکی برایش می‌بردیم. و می‌ترسیدیم بچه‌ها دعوایمان کنند که: اگر بعداً خودمان گرسنه شدیم چه؟ تا مجبور نباشیم بگوییم این‌ها پس مانده است! این چند روز هر بار که از این کوچه رد شدم، از سر تا ته آن را کاویدم ولی او نبود که نبود. یادم می‌افتد چند سال قبل، روزی که هنوز نمی‌شناختمش، غذاهای مانده را جمع کرده بودیم، شده بود چند بسته. به هوای فقرا آمدیم توی کوچه پس کوچه‌های اطراف حرم. صدای او توجه من و نرگس را جلب کرد، کمکی خواسته بود و جواب رد شنیده بود، سرخمیده رفت یک گوشه و کز کرد کلاه سبز رنگ و رو رفته‌ای داشت. کت پاره و لباسی شِندر پندر، صورتی سوخته و نگاهی بسیار دردمند، بالای ۵۰ سالش بود. قد خمیده و ...

سختم بود غذا را به او بدهم، ترسیدم در نگاهم ترحم باشد، و یا تأسف به جای او و یا ... ترسیدم از آدم‌هایی که ممکن بود نگاهم کنند. با احتیاط به سمتش رفتم؛ سریع غذا را توی دستش گذاشتم و خواستم بروم که برق خوشحالی نگاهش و صدایی که به ناله بلند کرد بر جا خشکم کرد. مات مانده بودم، دستش را به آسمان بلند کرده بود، اشک می‌ریخت و دعا می‌کرد؛ نمی‌دانم چرا ولی با شادی غریبی برای ما دعا می‌کرد و دست‌هایش را به سوی آسمان تکان می‌داد، لرزه به وجودم افتاد، با عجله از او دور شدم، نرگس هم!

خدایا، ما این چند روز چقدر اسراف کردیم. هر شب پس از شام به فکر سحر بودم که بدوم سمت حرم ولی یادم می‌رفت ببینم چقدر غذا مانده تا به گرسنه‌ای یا سائلی بدهم. روز آخر بود. منصوره که مسئول گروهمان بود، حسابی از دستمان عصبانی بود؛ از اسرافی که می‌کردیم. دیدن منظرهٔ زن فقیری که پس ماندهٔ غذاهای یک رستوران را بـه هـوای رفـع گرسنگی می‌گشت، حسابی حالش را دگرگون کرده بود. شب آخر، تازه یاد او افتاده‌ام، همانی کـه هر سال مهمان پس ماندهٔ غذایمان بود...

قدم‌هایم سست می‌شود. گنبد و بارگاه امام «علی بن موسی الرضا(ع)» روبرویم است. سرم را می‌اندازم پایین و با تردید پیش می‌روم. ساعت حدود ۳ صبح است، کنار راه پسر بچه‌های کوچکی به سن برادر کوچکم بساط پهن کرده‌اند و به هوای لقمه‌ای نان، خرده ریز می‌فروشند. پاهایم سست‌تر می‌شوند؛ جرأت نگریستن به گنبد را ندارم، می‌نشینم کنار راه و به وقت رفتن می‌اندیشم، به زیارتی که نکرده‌ام!

■■■

بوی دود عرفان

صادق یاری ـ بسیجی اهل قلم تهران بزرگ

امروزه بازار داغ نوشتن بر پایه این مطلب استوار شده است که از مستقیم گویی پرهیز کنیم اما من می‌خواهم این‌بار مستقیماً با شما درد دل کنم و آنچه در قلبم می‌گذرد را با شما بدون هیچ استعاره‌ای در میان بگذارم. امروزه دغدغه بسیاری از نوجوانان و جوانان این است که چگونه به مقامات عالی معنوی برسند و سلوک الی الله کنند و در این راه بعضی به بیراهه رفته و جذب انسان‌های صوفی مسلک می‌شوند که خود هیچ بویی از عرفان و اخلاق نبرده‌اند.

روزی از یکی از دوستان شهیدم که خود انسانی پاک سرشت بود دربارهٔ عرفان پرسیدم و از حیرت خود در این خصوص برایش گفتم.

او به من گفت:

«بهترین راه و شاید تنها راه، عمل به آن چیزهایی است که می‌دانیم یا به عبارتی **عمل به آنچه که می‌دانیم به ما می‌آموزد آنچه را که نمی‌دانیم**، یعنی به عنوان مثال می‌دانیم دروغ، غیبت، تهمت، تمسخر و... گناه است اگر به همین‌هایی که می‌دانیم عمل نماییم سایر مطالب را خداوند به ما می‌آموزد و یا اسباب آموختن آن را برای ما فراهم می‌سازد، اما شرط اول این است که عمل نماییم.»

خداوند در قرآن مجید می‌فرماید:

«و اتقوالله و یعلمکم الله.-تقوی پیشه کنید و خداوند به شما می‌آموزد.»[1]

رسول اکرم(ص) می‌فرماید: «هر کس دانشی را بیاموزد خداود متعال پاداش او را تمام و کمال خواهد داد و آنکه بیاموزد و عمل نماید، خداوند آنچه را که نمی‌داند به او می‌آموزد.»[2]

و در آیه‌ای می‌فرماید: «و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا»

یعنی «کسانی که در راه ما جهاد کنند به تحقیق آنها را به راه خویش هدایت می‌کنیم.»[3]

مهم‌ترین وظیفه ما در عمل به آن چیزی که می‌دانیم ترک محرمات و عمل به واجبات است و در این بین بر اساس فرمایش معصومین و عرفا ترک محرمات و گناهان، مهم‌تر و مقدم بر انجام واجبات می‌باشد؛ اگر چه هر دو با هم نجات بخش انسان است و هیچ کدام به تنهایی راه سعادت نخواهد بود.

رسول اکرم(ص) به ابوذر فرمود: «یا اباذر أصل الدین الورع و رأسه الطاعه-ای ابوذر اصل دین ورع (پرهیز از گناه) و رأس آن اطاعت است (انجام واجبات).»[4] و علی(ع) فرمود: «بهترین عبادت چشم پوشی از گناه است»[5] و باز فرمود: «پرهیز از گناه بهترین نیکوکاری و کسب حسنات است.»[6] خداوند نیز در حدیث قدسی می‌فرماید: «بنده من وسیله تقربی نزد من ندارد که محبوب‌تر باشد از آنچه بر او واجب کرده‌ام.»[7]

پی نوشتها: ۱. سوره بقره آیه ۲۸۲ - ۲. کنزالاعمال ج ۱۰ ص ۱۳۲ ۳. سوره عنکبوت آیه ۶۹ - ۴. مستدرک ج ۱۱ ص ۲۷۰ - ۵. مستدرک ج ۲ ص ۳۰۲ - ۶. غررالحکم ص ۵۷ - ۷. بحارالانوارج ۷۲ ص ۱۵۵







زندگی در ۴ دیواری امروز

الهام نظام جو

چگونه نگرانی و اضطراب را از ذهن خود دور کنیم؟

خود را مشغول نگاه دارید. شخص نگران باید خود را در فعالیت غرق کند وگرنه در نومیدی نابود خواهد شد.

اجازه ندهیم مسایل جزئی که باید آنها را حقیر شمرد و فراموش کرد ما را ناراحت کنند. به یاد بیاوریم: زندگی کوتاه‌تر از آنست که کوچک باشد.

سوابق را بررسی کنیم، از خود بپرسیم طبق قانون احتمالات، امکان وقوع این حادثه، که نگرانش هستم، چقدر است؟ ناگزیرها را بپذیر و با آنچه ناگزیر است بساز.

در مسایل انسانی هرگاه وسوسه می‌شویم که هزینهٔ زیادی را به خاطر چیزی بی‌ارزش بپردازیم. بهتر است صبر کنیم و از خود بپرسیم: آنچه نگرانش هستم واقعاً چقدر برایم اهمیت دارد؟

در چه نقطه‌ای باید دستور «آسیب ــ بس» را برای این نگرانی صادر کنم و فراموش کنم؟

به خاطر مسائلی جزیی عصبی نشوید. اجازه ندهید که چیزهای کوچک ــ که فقط موریانه‌های زندگی هستند شادمانی شما را از بین ببرد.

بگذارید گذشته، مردگانش را دفن کند، خاک اره را اره نکنید.

اگر می‌خواهید از نگرانی دور باشید در چهار دیواری امروز زندگی کنید. نگران آینده نباشید هر روز فقط تا وقت خواب زندگی کنید.

بار دیگر که مشکلات، شما را به دام انداخت، قاعده سحر آمیزی را که برایتان توضیح می‌دهیم، امتحان کنید.

الف: از خود بپرسید: اگر نتوانم مسئله‌ام را حل کنم، بدترین چیزی که پیش می‌آید چیست؟

ب: خود را از نظر ذهنی برای پذیرش بدترین وضع آماده کنید. (اگر لازم شود.)

پ. با خونسردی بکوشید بدترین وضعی را که قبلاً از نظر- ذهنی آمادهٔ پذیرش آن شده‌اید، بهبود بخشید. خسارت سنگینی را به یاد آورید که نگرانی، به سلامتی‌تان وارد می‌کند.

برای هر بیماری در زیر خورشید یا درمانی وجود دارد، یا درمانی نیست؛

اگر درمانی هست، سعی کن پیدایش کنی.
اگر درمانی نیست، درباره‌اش فکر نکن.

■■■

غوره نشده‌های مویز شده!

مریم ابراهیمی

یکی، دوتا، سه تا...

ده تا... بیست‌تا... سی تا

صدتا... دویست تا... سیصدتا... اما آخر تا کجا؟ واقعاً چقدر طرح؟ چقدر ایده؟ چقدر ژست دلسوزی...؟

این دایهٔ مهربانتر از مادر! دهکده جهانی تا کجا می‌خواهد پیش برود؟ چه خیالی می‌کند؟... شنیدم دوستی می‌گفت می‌خواهد کدخدایی کند؛ اما من می‌گویم خداخیر دهد به کدخدا، ارباب، فئودال و لُرد و ... این بابا می‌خواهد خدایی کند و انگار خیالاتش آنقدر ها که باید و شاید ارضایش نکرده‌اند که حالا دست به دامن ایده و طرح و عمل و یک کلام آزمون و خطا شده است.

یک زمانی وقتی هنوز دربند اشاره، استعاره، تشبیه و تمثیل بودم فکر می‌کردم ارض موعود این مجوسیان، یک قوارهٔ سه دانگ به نام آرامش ساز بی‌دغدغه است که امت برگزیدهٔ یهودا را از بندهای دنیایی خلاص می‌کند تا یک ایلیای دسته جمعی از جانب روح‌القدس این نژاد پاک بی‌ریای! بعضاً آریایی! را از زمین مایهٔ ضمان و خسارت جدا کند و ببرد نزد خویش یک وجب مانده تا نورالاعلی و ... بعد هم اینان را دیگر چه کار با مردم زمین ... اصلاً قبل از رفتن، چند تایی بمب فرا هسته‌ای درست می‌کنند و کار می‌گذارند در جهت اصلی! تا چند دقیقه پس از پرواز، کرهٔ زمین و ساکنین ملعونش! به یکباره و دسته جمعی به درک واصل شوند.

البته توجه دارید که قصد، قصد قربت است و ... بله همان است که گفتید: «قصد قصد قربت است و انگیزهٔ اجرای قوانین در مجرای ارادهٔ خداوندی!»

مگر نه بینی و بین‌الله وصله کشتار و خون‌ریزی، جنایت، چپاول، غارت و امثالهم اصلاً به قیافهٔ این خیرخواهان جهان می‌آید؟!



بگذریم...

اما امروز، «ارض موعود» این مصلحانِ خواب‌نما شده، حد و حصر شهر و کشورها را پیموده و برای سردمدارانِ غالباً کاخ سفیدی و نجیب! مفهوم فتح تمام دنیا و ریاست بر آن را گرفته است. اگر همین چند سال اخیر را خیلی تیتروار و نه دقیق مرور کنیم بعد از فاجعهٔ دوقلوهای منتهی که به هزار و یک دلیل و بهانهٔ بنی‌اسرائیلی و به طور اخص، به قصد مقصر جلوه دادن مسلمانان اروپا و آسیا توسط بانیان شرور استکبار، برنامه‌ریزی شد و انگار خوب مدیریت نشده بود که دنیا شهادت داد به دسیسه بودنش، طرح‌ها و ایده‌های مختلف به بهانهٔ مبارزه با تروریسم، یکی یکی علم شد که نمونه‌اش آتش افروزی‌های پیدا و پنهان تحمیلی است که هم اکنون شاهدش هستیم.

از حمله به عراق و افغانستان که گونه‌های محرز از روبستن شمشیر است، بگیرید تا انواع دخالت‌های بی‌جا و توطئه‌های منافقانه در گرجستان، اوکراین و صربستان و... آن هم در قالب نهادهای خیرخواهانه و بشر دوستانه و همین اواخر و قبل از انتخابات ایران؛ اخلال در کار (ثتپ) و طرح بازنگری در آن، تا بتوانند به این وسیله کشوری آزاد و مستقل چون ایران را به زنجیر دروغین گفته‌های کذاب خود بکشانند. اگه خوش خیال بودیم و ساده لوح می‌گفتیم این پدیده‌های نوظهور قابل پیش بینی، محصول طبیعی فعالیت کسانی است که دست شیطان را هم از پشت بسته‌اند؛ اما این حرف را نمی‌زنم

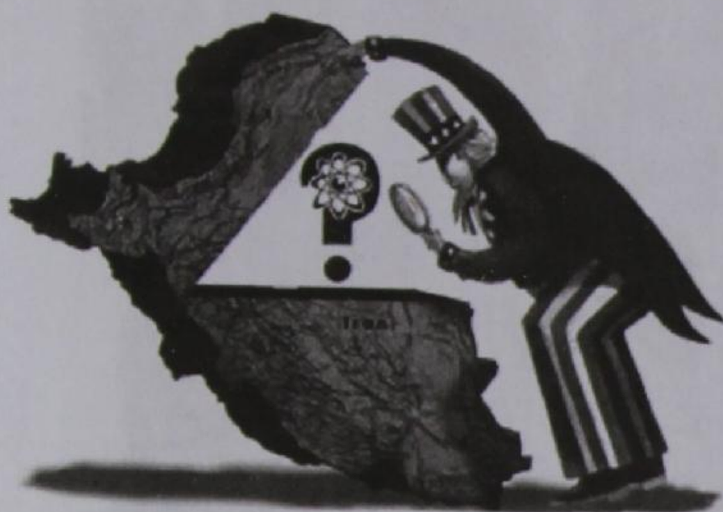


چرا که شیطان کجا این همه حماقت را یکجا مرتکب می‌شود؟! و مگه خیر ضریب هوشی ابلیس چقدر است؟!

ولی نه! هدف از نگارش این مکتوب، اینها نبود که گفتم؛ باید به همان ضرب‌المثل عوام کوچه بازاری قناعت کنم که این معجون کثیف را هر چه بیشتر هم بزنیم بوی بدش هم بیشتر می‌شود.

گذشته‌ها گذشته؛ حتی اگر نگوییم انفجارهای چند هفته‌ای اخیر لندن با چه هدف و با رهبری چه خط فکری به قصد ایجاد فضای رعب و تردید بر علیه مسلمانان تهیه و تدارک دیده شد، چشم‌ها می‌بیند و تاریخ ثبت می‌کند... آنچه شده است. امروز باید به آنچه در راه است بیندیشیم.

«جرج دبلیو بوشم کوچولوی ما، امروزهٔ ایدهٔ جدیدی مطرح کرده است؛ ایدهٔ تغییرات اساسی در سازمان ملل متحد، با این مضمون که



شورای امنیت سازمان ملل با تصویب این طرح که سرکردگی آن را اعضای «وتو» و در رأس آن آمریکا به عهده دارد به مشروع بودن یا نبودن نظام‌های حاکم در کشورها رأی آری یا خیر می‌دهد و در صورت نامشروع تشخیص دادن حکومت و نظامی درمرحلهٔ اول با دادن اولتیماتوم و هشدار و تعیین ضرب الاجل برای تحویل کشور و درمرحله دوم و در صورت بی‌اعتنایی کشور مزبور با لشکرکشی و نظامی‌گری که تا آن موقع دیگر شکل رسمی و تأیید شده‌ای به خود می‌گیرد مبادرت به قائم کردن حق در کشورها می‌کند تا به زعم خود و هم داستانانش به یکباره ریشهٔ تروریسم برکنده شود!

البته حتماً توجه دارید، این طرح شامل حال آنهایی می‌شود که بخواهند به این مصلح جهانی ــ آمریکایی رشوه‌ای نپردازند، وگر نه هم آوازان و خوانندگان کُر این آهنگ بسیار فاخر(!) مثل عالیجنابان صهیونیست که در همین بغل گوشمان توی فلسطین پنجاه سال است زور می‌گویند و نمی‌خواهند زور بشنوند، از لیست چیده شدهٔ آقایان سنای آمریکا خارج است و اصلاً به طور کلی مشروعیتشان مثل یک چک سفید امضای بدون تاریخ تا ابدالدهر تأییده شده است!

نمی‌دانم این غوره نشده‌های مویز شده،

این حامیان به اصطلاح فرا مدرن و طرفدار حقوق انسان‌ها چطور و به چه مجوزی می‌خواهند و اصلاً حق دارند دربارهٔ حقوق حقهٔ نفوس یک ملت نظر بدهند؟ و این طرح در صورت تصویب آیا لکهٔ ننگی بر دامن بانیان پر ادعای انجمن‌های مدعی حقوق بشر نیست راستی! اینها کجایند و چه می‌کنند؟ امروز این زبان‌های گویا! حتماً سرشان گرم کارهای مهم‌تر است! یا مشغول صرف چای ساعت ۴ بعد از ظهر هستند یا در زمین‌های مفروش و سبز رنگ، اوقات کسالت بارشان را صرف بازی پر هیجان گلف می‌کنند که اینان بر سرِ بازی واگذار شده حرفی ندارند!

آزادی و عدالت برای اینها همچون رازهای سر به مهری است که مصلحت نیست هیچ وقت لباس حقیقت بپوشد و تنها تا زمانی اعتبار عزت دارد که انقلابی به پا نکند و همچون حروفی بی‌معنی در قالب شکلی خاص بر سر زبانها باشد.

آری! در چشم اینان «آزادی» و «عدالت» خوب است اما تا وقتی

دسته گلی برای گیشه

نقدی بر شاخه‌گلی برای عروس ساختهٔ قدرت‌الله صلح میرزایی

محسن اوضح



امروزه در سینمای ایران، سلیقهٔ مردم است که فیلمسازان و کارگردانان را به ساخت فیلم‌هایی با مضامین مختلف و عامه پسند سوق می‌دهد. پس از مدتی که فیلم‌های عاشقانه مورد پسند مردم بود و بیشتر فیلم‌سازان در این حیطه فعالیت می‌کردند، هم اکنون این گونه فیلم‌ها جای خود را به فیلم‌هایی با مضامین کمدی داده و باعث شده کارگردانانی که به سلیقهٔ مردم و همچنین فروش فیلم توجه بیشتری دارند به ساخت فیلم‌های کمدی روی بیاورند.

از این میان یکی از فیلمسازانی که با توجه به پسند جامعه و سلیقهٔ مردم، به ساختن فیلم‌های کمدی روی آورده است «قدرت الله صلح میرزایی» است. صلح میرزایی با ساخت فیلم «شاخه گلی برای عروس» خود را در صف کمدین سازان سینمای ایران قرار داد.

فیلم او که از نظر تکنیکی و ساخت

ضعف زیادی دارد با این حال در زمان اکران، یکی از پرفروش‌ترین فیلم‌ها لقب گرفت و در کارنامهٔ صلح میرزایی، جزء موفقیت‌های او محسوب خواهد شد.

یکی از عوامل موفقیت «شاخه‌گلی برای عروس»، ویژگی‌های فیلم‌های کمدی در ایران است که مبتنی بر کلام و الفاظ و شوخی‌هایی است که بیشتر با لفظ در فیلم اجرا می‌شود و کمتر به مسائل و حرکات بصری پرداخته می‌شود و همین عامل باعث راحتی کار صلح میرزایی شده و فیلم او را با کمترین هزینه به تولید و اکران است.

«شاخه‌گلی برای عروس» فیلمی است که از نظر ساخت و فیلمنامه شباهت زیادی به فیلم‌ها و سریال‌های طنز تلویزیونی دارد و در آن، از خلق لحظات و حرکات کمدی خارج از سریال‌های تلویزیونی خبری نیست. فیلمنامهٔ آن هم دارای ظرفیت زیادی نیست و کارگردان برای استاندارد شدن زمان فیلم از حرکات و حوادث بیهوده و تکراری استفاده کرده است.

صلح میرزایی برای فروش بیشتر و جذب مخاطب به سینما، از چهره‌های مورد علاقهٔ مردم استفاده کرده است. استفاده از شخصیت‌هایی چون جواد رضویان و مجید صالحی خود یکی از عوامل موفقیت فیلم در گیشه‌های سینما شده است.

شخصیت‌های فیلم نیز از میان شخصیت‌های آشنای جامعه است بطوری که کارها و رفتارهای بعدی آنها براحتی از طرف تماشاگر حدس زده می‌شود و نیازی به توجه و فکر کردن تماشاگر در آن نیست و همین امر باعث شده است که فیلم خالی از صحنه‌های غیر منتظره و غافلگیر کننده باشد.

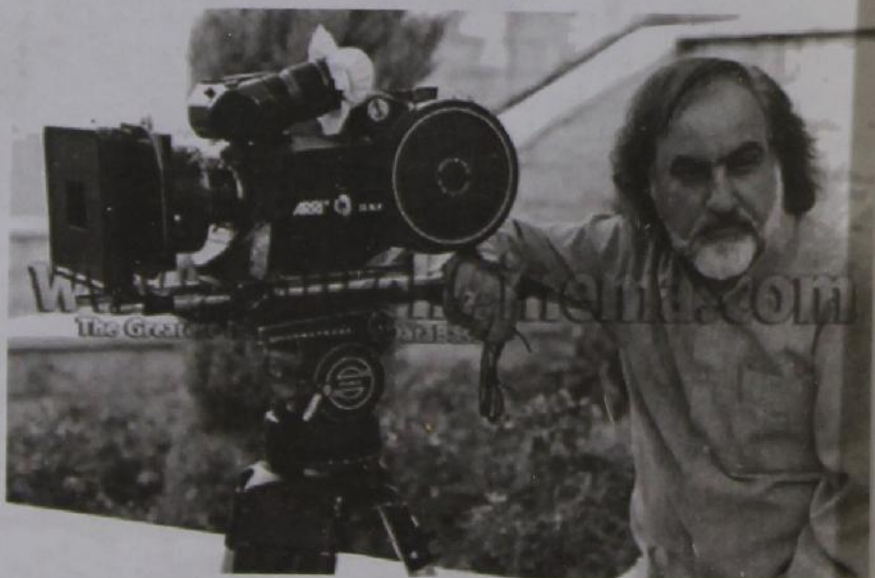


شخصیت‌های اصلی این داستان، یک آدم شهرستانی ساده که عاشق یک دختر تهرانی شده و یک هم ولایتی که با دوز و کلک سعی در فریفتن دیگران دارد و یک پسر شهرستانی که می‌خواهد با ازدواج با یک دختر، اموال او را به جیب بزند و در آخر هم یک دختر شهری لوس و پولدار که گول ظاهر آدم‌ها را می‌خورد، هستند.

صلح میرزایی برای خنداندن تماشاگر از ترانه‌های غربی با تغییر متن و بامزه کردن آن و همچنین از لهجهٔ غیر طبیعی سلطان نیز استفاده کرده است.

«شاخه گلی برای عروس» از فیلم‌هایی است که در آن به هنر سینما توجهی نشده و تنها در آن سعی در جذب مخاطب بوده است که البته در این جهت به موقعیت نسبی دست یافته و در زمان اکران از پرفروش‌ترین فیلم‌ها بوده است.

■■■




انا فتحنا لك فتحا مبينا

طلوع ماه شب چهارده در شب شانزده

مریم عابدی

آن پرچم‌های سیاه باید بر زمین بیفتد. محمد حنفیه با تمام لیاقت که داشت نتوانست خودم باید دست به کار شوم. زرهم را آماده کنید.

ـ پدر جان! صبر کن. اگر اجازه می‌دهی این مأموریت را من به انجام برسانم.

این صدای امام مجتبی بود که حضرت علی (علیه‌السلام) را در جنگ صفین مخاطب قرار داد.

او در ماه رمضان به دنیا آمد. ماهی مبارک و نوزادی مبارک. در خانه‌ای که سراسر شور و پاکی بود. امشب نیمه رمضان است. نور باران است. فاطمه در انتظار اوست و نه تنها فاطمه که ولی خدا و پیامبر او هم در انتظارند. تا نو رسیده‌ای جهان را غرق در رحمت کند. و اکنون بیست و چند سال است که از آن شب می‌گذرد. حضرت علی(علیه‌السلام) پرچم را به دست مجتبی علیه‌السلام داد. تبرها باریدن گرفت. همان موضوعی که باعث شد محمد حنفیه به خاطر آن عقب بنشیند. اما او زاده زهرا است. گام‌های استوار خویش را به سوی میدان نبرد روانه کرد. با حرکات خاصی که نهایت درایت او را می‌رسانید لشکر را به دنبال خود به پیش می‌برد.

می‌گویند امام حسن علیه‌السلام شبیه‌ترین افراد به رسول خدا بود. از نظر اخلاقی هم شباهت‌های بسیاری با ایشان داشت. طریق عفو، رحمت و بخشش در زمامداری ایشان مشابه روشی بود که حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در زمان جاهلیت و بعد از آن با افراد حجاز انجام می‌دادند. شاید به خاطر ارتباط فوق العاده عاطفی رسول خدا باامام مجتبی چنین وضعی پیش آمده بود. رابطه‌ای که نقل هر مجلسی بود و همگان از این رابطه با خبر بودند.

لشکر را شکافت و به سوی پرچم‌های سیاه حرکت نمود. باران تیر همچنان فراهم بود ولی سد راه نمی‌شد. با نشست و برخاست‌های مکرر و به موقع به نقطه مورد نظر نزدیک می‌شد. حضرت امام علی علیه‌السلام از بالای بلندی به همراه محمد حنفیه حرکات او را زیر نظر داشتند.

امام علی(علیه‌السلام) کوشش وافری در تربیت امام حسن علیه‌السلام انجام داده بود. چون به موقعیت حساس او در زمان‌های آینده به خوبی واقف بود. موقعیتی که سال‌ها بعد ما در دل تاریخ آن را مشاهده می‌کنیم. شاید حساسیت ایشان به امام حسن باعث شده بود که این چنین نگران حرکت او در میدان نبرد باشد. خاندان وحی هدایت جامعه را در دست داشتند و سلامت ایشان موضوع بسیار مهمی بود. دشمن غداری همچون معاویه در مقابل تدبیر و تاکتیک امام حسن، ناتوانی ذلیل شده بود.

امام پس از نبردی دلاورانه به نقطه هدف رسید و سربازان دشمن را تار و مار نمود. پرچم‌های سیاه بر زمین افتاد. همان پرچم‌هایی که باعث تجمع دشمن در اطراف خود می‌شد. نسیم پیروزی بر لشکر علی علیه‌السلام وزیدن گرفت. مظلومیت در نهایت قدر از صفات همه ائمه ماست امام حسن علیه‌السلام با تکیه بر تمام فضایل منحصر به فرد خویش زمام حکومت را پس از پدرش به دست گرفت. معاویه کوشش‌های فراوان نمود تا دیگر نامی از شیعه و اسلام راستین نماند. با پرداخت رشوه بیشتر سران لشکر امام را خرید. امام علیه‌السلام را در تنگناهای بسیاری قرار داد و از هر نیرنگی برای رسیدن به مقصد شوم خود بهره برد ولی در نهایت با درایت و نکته سنجی امام حسن علیه‌السلام در رسیدن به هدف خود ناکام ماند. ماجرای صلح امام حسن علیه‌السلام و معاویه، اوج درخشش، تدبیر و علم بالای امام است.

امام حسن علیه‌السلام بسیار بخشنده بودند. و در طول زندگی چندین بار قسمت زیادی از دارایی خویش را در میان مستمندان تقسیم نمودند. ایشان بارها با پای پیاده به خانه خدا مشرف شد ند تا نهایت عشق خود را به معبود ابراز کنند.

■■■

معرفی و نقد داستان توت فرنگی های ر

نویسنده: محمد سرشار

قسمتی از داستان:

شهر خسته از ازدحام و آلودگی و گرما، خودش را روی زمین یله کرده است. رانندهٔ مسافرکش، بر افروخته از پنجره سرک می‌شکد وجلو را می‌یابد. خودروها سپر به سپر، مثل ماهی های آمادهٔ کباب شدن، «فردوسی» را پر کرده‌اند.

ـ بازم بالا رو بستن. حکماً باز جلوی سفارت خبریه.

دست می‌کشد بر سبیل پر پشت رو لبی‌اش. مهدی نگاهم می‌کند. می‌گویم پیاده برویم زودتر می‌رسیم.

ـ یه هفته‌ای که زندگی‌مون همینه. یه ساعت الاف این تیکه راهیم.

صدتومان زیاد بر می‌داره. چیزی نمی‌گویم از میان خودروها و بوق‌های عصبی‌شان، پا تند می‌کنیم طرف همهمه گنگ درب شرقی سفارت. سرباز وظیفه‌های نیروی انتظامی، یکی در میان، پای ستون‌های دیوار جنوبی، داخل «جمهوری» ایستاده‌اند. باتوم‌های سبز بلندشان توی ذوق می‌زند.

ـ چقدر سفیده!

رنگ دیوار برق تازگی دارد. مثل تخته سیاه‌های اول مهر جان می‌دهد برای نوشتن

ـ دیروز بچه‌های «علم و صنعت» سه تا کوکتل انداخته بودن تو سفارت.

شنیده‌ام خوب هم کتک خورده بودند. هشت نفرشان را هم بازداشت کرده بودند، اما بقیه، آنقدر خیابان را بسته بودند تا آنها را آزاد کردند.

ـ ... دانشجو، ضمن ابراز انزجار از هتک حرمت عتبات عالیات به دست جنایت کاران آمریکایی و انگلیسی به همه مزدوران استکبار جهانی، اعلام می‌کند فرزندان روح‌الله کبیر هنوز بیدارند و سکوت مسؤولان مرعوب داخلی را بر نمی‌تابند. تجمع ما هشداری...

هیجان صدای جوان، یک دفعه در حجم خیابان می‌شکند و می‌ریزد. به همان تندی‌ای که پخش شده بود. دیگر جز فریادی دور از حنجره‌ای خراشیده، که زود در صدای جمعیت گم می‌شود، چیزی نیست.

ـ مثل دیروز نمی‌شه. اینا بخار ندارن.

ـ بخوانم نمی‌تونن. نمیشه که زیر مجموعهٔ سیاه کوکتل بندازه تو سفارت خارجی!

از بین جمعیت سرک می‌کشم. طرف دیوار شرقی داخل فردوسی که از پشت نرده‌های خط ویژه دلبری می‌کند. سفیدی دیوارها چسبیده به فکرم و ولش نمی‌کند. اینجا ستون‌ها کاشته‌اند. داخل خط ویژه پر از آدم‌های بی‌سیم به دست است.

ـ از تلویزیون اومدن.

خبرنگار شبکه خبر را نشان می‌دهم. چند دوربین دیگر هم از جمعیت فیلم می‌گیرند.

ـ می‌خوان نشونمون بدن تا جلوی دنیا زیاد آبرومون نره! دولت که غیرت نداره.

ـ بقیه‌اش هم میره برای درج در پرونده!

بالای یکی از ساختمانهای مشرف به ما، عدسی دوربین برق می‌زند. دو نفری برایش دست تکان می‌دهیم. بغل دستی‌هایمان هم. صدای هو کشیدن که بلند می‌شود. دوربین‌هم سرش را می‌دزدد.

ـ سلام! بر می‌گردم. مؤمنی است در تحلیل ـ بررسی ناحیه کار می‌کند. زود فهماند دودی از کنده بلند نخواهد شد. حتی شعار تندهم قرار نیست بدهند.

ـ دس خودتونو می‌بوسه!

مهدی هم موافق است. با نگاه فلسفی خود من که باید تجمع ما جز عکس و فیلم، اثر وصفی دیگری داشته باشد. شیشه شکسته‌ای در سوخته‌ای ... که واقعاً هشدار باشد! تا انگلیسی‌ها هم بد عادت نشوند!

ـ نکنه خسارتشو از بیت المال بدن؟

نمی‌دانم. او هم نمی‌داند قانوناً چه کسی باید خسارت بدهد. احتیاط می‌کنیم هم شرعی؛ هم عرف بین المللی!

ـ شعار بنویسم.

ـ با این همه ...

ـ دیوار جمهوری زیاد خبری نیس. بیشتر یاشون اینجان. یه ذره اینجا شلوغ بشه. اونارم میارن اینجا .

ـ دو نفری نمی‌شه. یکی دیگه‌هم باید باشه.

مؤمنی هست. اینجا هم می‌شود بدون گوجه و تخم مرغ و باتری شلوغ کرد. این همه جوان مثل بشکه باروتن. روی دیوار را رنگ بپاشیم. قرمز جیگری! اینجا بورس رنگ و فروشاس. رنگو می‌ریزیم توی کیسه فریز و از همین جا پرتش می‌کنیم به دیوار.

بچه که بودیم با آب همین بلا را سر مردم می‌آوردیم.

از منوچهری دو قوطی یک کیلویی رنگ پلاستیک قرمز می‌خریم یک اسپری مشکی هم می‌گیریم. فروشنده بو برده. می‌گوییم آنها را داخل کیسه سیاه بگذارد.

ـ دانشجویین؟



روی دیوار

می‌خندیم و می‌زنیم بیرون. از بقالی یک بسته کیسه فریزارزان می‌گیریم. راحت‌تر می‌ترکند. همه را می‌بریم داخل دستشویی مسجد امام رضا(ع) چند مرد سرو صورتشان را آب می‌زنند. یکی از کیسه‌های سیاه را پر از آب می‌کنیم. و قوطی رنگ‌ها را داخلش می‌ریزیم.

بی‌خیال نگاه‌های آنها، دستهایمان را می‌شوییم و می‌آییم بیرون.

ـ کجا تقسیمش کنیم؟

یک کوچه بن بست پیدا می‌کنیم، یک کوچه خانه‌سازی است که عقب رفته. در گودی دیوار چمباتمه می‌زنیم. دیوار از دود سیاه شده و بوی تعفن می‌دهد.

ـ من می‌ریزم تونگه دار.

کیسه فریزرها را تک تک پر می‌کنیم. هوایشان را می‌گیریم وسرش را محکم گره می‌زنیم. توت فرنگی‌های درشت خوشگلی می‌شود.

ـ کارمون به کجا رسیده! مردی با زیر شلواری از خانه کناری بیرون می‌یاد و می‌ایسته. سینه‌اش را می‌خاراند و زل می‌زند به کارهایمان محلش نمی‌گذاریم. «۱۱۰» هم تا بخواهد بیاید ما رفته‌ایم.

ـ همین جوری میشه که مهدی نصیری میگه حکومت اسلامی، نه جمهوری اسلامی؛ نیروی انتظامی باید جلوی بسیج وایسه. از انگلیسیها حمایت کنه!

ـ مجبوره! آره اینم یک جور تضاده، یه حاکمیت دوگانه از این وری. یعنی ظرف جمهوری تحمل مظروف اسلامی رو نداره.

خاراندن مرد که تمام می‌شود، می‌رود داخل خانه. قلبم تند می‌کند.

ـ اما امام گفت نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد.

ـ برای این هم جواب دارم. می‌گن بیست و پنج سال پیش همین درس بوده اما حالا نه. خود امام هم می‌گه اجتهاد زمان و مکان داره.

ـ قانون اساسی رو که نمی‌شه کاری کرد.

ـ مشکلی نداره. ماده آخرش گفته باید اسلامیت و رأی مردم ثابت بمونه. بقیه‌شو می‌شه عوض کرد.

نمی‌دانم. یعنی برایم خیلی هم مهم نیست. فقط می‌دانم که تکلیف من اعتراض است و تکلیف نیروی انتظامی، حمایت از دشمن در برابر اعتراض من. هر دو بخاطر اسلام کار می‌کنیم. شاید آن لحظه که با باتوم مرا می‌زند، برای هر دویمان ثواب بنویسند. نمی‌دانم شاید چند تجمع دیگر، من هم طرفدار حکومت اسلامی‌شوم.

ـ دیر نشه.

قلنبه‌های قرمز خوشگلم را داخل دو کیسهٔ مشکی باقی مانده می‌گذارم.

ـ جدا جدا بریم که با هم گیر نیفتیم. قرارمون سر چهار راه.

از هم جدا می‌شویم. همه جور دیگری نگاهم می‌کنند. برجستگی اسپری کنار کیسه‌های رنگ، خیلی در چشم است.

صدای یکنواختی، با حرفهایی یکنواخت تر از تریبون روی سر جمعیت می‌ریزد. مؤمنی آن وسطها می‌پلکد مرا که می‌بیند چند نفر را صدا می‌کند توجیه که می‌شوند، اولین کیسه را خودم بر می‌دارم و بی‌هوا می‌دوم پشت نرده‌ها و پرتابش می‌کنم. می‌خورد به در بزرگ سفارت و روی زمین می‌افتد و می‌ترکد. همهمه‌ای بلند می‌شود. سربازها مرا به فرمانده‌شان نشان می‌دهند زود بر می‌گردم وسط جمعیت قیافه فرمانده عین سپاهی‌هاست. نگاهش تعقیبم می‌کند.

برادرا! لطفاً کاری نکنین که واسه ما دردسر بشه. بیانیه تونو بخونین و بعد التماس دعا!

خنده‌ام می‌گیرد. کجای دنیا پلیس به دانشجوهای معترض می‌گوید: «التماس دعا؟» نکند به جای حکومت دوگانه، رفتارمان دوگانه شده نه رومی‌رومی‌ایم و نه زنگی مست! یعنی می‌شود گیر از جایی غیر ساختار حکومت باشد؟

ـ ببخشین آقا!

تند بر می‌گردم. از آن بچه مثبت‌های روزگار است.

ـ این دری که شما بهش رنگ پرتاب کردین. بعد باید با پول بیت المال دوباره رنگ بشه.

این جور که به فکر بیت‌المال است حتماً سال دیگر مسئول جایی می‌شود!

ـ این همه نیروی انتظامی‌که به خاطر تجمع من و شما اومده برای بیت‌المال هزینه ندارد؟

چیزی که نمی‌گوید: زود دست به سرش می‌کنم.

ـ رنگ پلاستیک با یه شیلنگ آبم پاک می‌شه.

صدای مؤمنی می‌آید اول سوت می‌زند و سربازها را خبر می‌کند که از پای دیوار کنار بروند.

آنها هم از خدا خواسته، گوش می‌کنند. بعد الله اکبری می‌گوید و محکم می‌زند. لکه قرمز بزرگی روی دیوار سفیر جا می‌افتد و شره می‌کند. دلم خنک می‌شود.

ـ لا نه کفتار پیر تعطیل باید گردد/ سفیر انگلستان اخراج باید گردد.

صدای جمعیت اوج می‌گیرد چند کیسه رنگ دیگه هم از سمت مهدی به دیوارها می‌خورد.

نیروهای ویژه از شمال و جنوب سفارت می‌دوند جلوی ما. درجا پا می‌کوبند و باتومهایشان را منظم به پوتینها می‌زنند. سرباز وظیفه‌ها هم زیاد می‌شوند و یک صف دیگر پشت آنها راه می‌اندازند.

ـ حفاظت از انگلیسی وظیفهٔ شما نیس.



جمعیت دم می‌گیرد. دست مؤمنی را می‌گیرم و می‌رویم سر چهارراه. مهدی هم آنجاست.

دیوار جمهوری خالی خالی است. چهار سرباز فقط دو طرف پیاده رو را بسته‌اند ومردم رو یا می‌فرستند داخل خیابان یا پیاده رو آن طرف.

با چند بلوک بزرگ سیمانی، پیاده روی دیوار نبش فردوسی و جمهوری را حفاظت می‌کنند. تا یک وانت پر از بنزین دیگه، خودش را اشتباهی به سفارت نزند و یک شهید هم روی دست ملت نگذارد و سخنگوی وزارت امور خارجه را هم مجبور به توجیه نکند.

به بهانه بستن کفش خم می‌شوم و در پناه بچه‌ها، اسپری را امتحان می‌کنم. راه می‌افتیم.

مهدی و مؤمنی از من فاصله می‌گیرند. گوشهایم سرخ سرخ شده. وسط‌های راه بین شمشادها فاصله‌ای هست. روبرویش از نرده‌های خط ویژه داخل جمهوری هم خبری نیست. زود وارد پیاده رو می‌شوم و اسپری را بیرون می‌آورم و بزرگ می‌نویسم: DOWN WHIT USA

دهانم خشک خشک شده. قلبم دارد می‌ترکد. گوشهایم کیپ شده‌اند.

نگه می‌کنم خبری نیست. فقط مسافران داخل ایستگاه اتوبوس نگاهم می‌کنند.

باز می‌نویسم: DOWN WHIT

U را نوشته‌ام که صدای مؤمنی بلند می‌شود. چشمهایم درست نمی‌بیند زانوانم شل می‌شود زود K را می‌نویسم و خودم را از وسط شمشادهای به هم چسبیده داخل خیابان پرت می‌کنم. داخل ایستگاه بر می‌گردم و دو سرباز را می‌بینم که از فردوسی باتوم به دست به سمتم می‌دوند. حرکت باتومها در هوا خطی دردناک می‌کشد. اسپری را داخل کیسه می‌اندازم و فرز می‌روم بین خودروها. یخ کرده‌ام.

ـ بهارستان؟

از همان در سمت راننده سوار می‌شوم. نفس نفس می‌زنم. عرق کرده‌ام. شیشه را تند بالا می‌کشم. چند متر جلوتر یک دفعه می‌ایستد چراغ راهنمایی قرمز شده است. سر چهار راه را نگاه می‌کنم. سربازها از پیاده رو بیرون نیامده‌اند. شعارهای روی دیوارها رابه فرمانده‌شان نشان می‌دهند. فرمانده اول دیوار را نگاه می‌کند و بعد خیابان را.

نگاهش می‌ماند روی تاکسی. جم نمی‌خورم. خیابان ساکت ساکت است. فرمانده بی‌حرکت. به من خیره شده. یک دفعه صدای بوق خودروی عقبی بلند می‌شود. راه می‌افتیم. نفسم را بیرون می‌دهم. دستم را آهسته بالا می‌آورم و برایش تکان می‌دهم. فرمانده هنوز نگاهم می‌کند. حس می‌کنم صورتش تغییر کرده. معلوم نیست لبخند است یا نه. و...

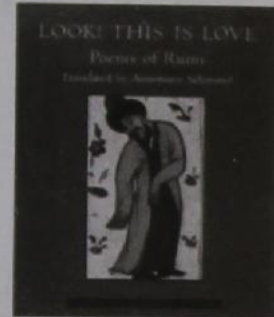
درشماره بعد به نقد داستان خواهیم پرداخت.

■■■









هزار پنجره

آنه و احساس شرقی

برداشتی آزاد

«آنه» هفتم آوریل ۱۹۲۲ میلادی در شهری به نام «ارفوت» در آلمان به دنیا آمد. در وجود او احساس غریبی به فرهنگ شرقی حس می‌شد. احساسی که او را به سمت آموختن پیش برد، زیرا بلافاصله پس از این که لاتین و فرانسه را آموخت به سوی فراگیری زبان عربی رفت. شاید این ابتکار معلم بود که سعی داشت همراه با آموزش زبان، فرهنگ و تمدن عربی اسلامی‌را هم به او بیاموزد موجب اثرات بعدی گردید. تأثیری که آنه را بیشتر به سمت اسلام شناسی هدایت کرد. به نحوی که او در سن ۱۹ سالگی موفق گردید در رشته مطالعات اسلامی‌از دانشگاه «برلین» دکترایش را دریافت کند. و از سن ۲۳ سالگی شروع به تدریس مباحث اسلامی‌در دانشگاه نماید.

«آنه» سفرهای بسیاری به نقاط گوناگون جهان جهت آشنایی با فرهنگ و تمدن اسلامی‌انجام داد و همین موجب علاقهٔ عجیب او به اسلام و مسلمین گردید. کسی به میزان دانایی و بصیرت او شک نداشت. او آن چنان در فرهنگ و تمدن اسلامی‌غور کرده بود که ریزترین اصطلاحات و تعبیرات را به کار می‌برد و همیشه موجب شگفتی می‌شد. حوصلهٔ بسیار او در شناخت دین اسلام و آثار متعددی که تألیف کرده است، همت بی‌اندازه او را نشان می‌دهد.

وی از معدود افراد دانشمندی است که نشان‌های متعدد علمی دریافت کرده است. جایزه صلح ناشران آلمانی که در سال ۱۹۹۵ به پرفسور «آنه ماری شیمل» اعطا شد از مشهورترین و معتبرترین جوایز فرهنگی است؛ این جایزه به دلیل مجموعه آثار و سیر زندگی آنه، به او اهدا گردید.

در ایران نیز طی همایشی به نام «عرفان پلی میان فرهنگ‌ها»، مقام علمی او در تالار «علامه امینی» دانشگاه تهران مورد تقدیر قرار گرفت.

دقت، جامع‌نگری علمی و پرهیز از تعصبات به آثار او عمقی بخشیده‌اند که مورد استناد بسیاری از ظریف اندیشان است. در عصری که پیش داوری و غرض ورزی در بیان مباحث و نظرات پیرامون جهان اسلام موج می‌زند، تألیفات ارزشمند و موشکافانه این بانوی دانشمند مطمئناً موجب روشنگری افکار عمومی جهان پیرامون اسلام خواهد شد. وی در بیانی با صراحت گفته‌است: «قرآن تنها کتاب آسمانی است که به همان صورتی که بر رسول اکرم(ص) وحی شده حفظ و نگهداری گردیده است.» و جای دیگری ابراز داشته: «اسلام قلوب مردم را به سوی خویش معطوف داشته است.»

«آنه ماری شیمل» می‌تواند سرمشق خوبی برای علاقمندان و تشنگان حقیقت باشد.

■■■

آنها از «گلوبالیزیشن» مهدوی می ترسند



سخنی درباره جهانی سازی، پایان تاریخ و مهدویت
حسن رحیم پور ازغدی
بخش نخست

تعابیر بسیار بلندی از همه انبیاء از اول تا خاتم(ص) راجع به حضرت حجت(عج) رسیده و تقریباً جزء اجتماعی‌ترین موضوعات بین همه ادیان الهی و ابراهیمی، بشارت موعود و وعده منجی است و همه گفته‌اند که کار نیمه تمام و ناتمام انبیاء(ع) و ادیان، به دست این مرد بزرگ، کامل خواهد شد. گفته‌اند که بزرگ‌ترین تکلیف تاریخ، کار بزرگ‌ترین مرد تاریخ است. حتی مکاتبی که الوهیت زدایی و الهیت زدایی شده‌اند باز به نوعی و به نحوی به این مسئله اندیشیده‌اند و گرچه نام ایشان را نبرده‌اند، اما همه بشارت ایشان را داده‌اند. حتی مکاتب الحادی چون مارکسیسم نتوانسته‌اند به مسئله آخر الزمان، بی‌تفاوت بمانند. بودیزم، مسیحیت و یهودیت نیز که غالب بشریت را زیر پوشش گرفته‌اند، در این خصوص، اعلام کرده‌اند. یهود، هنوز منتظر مسیح(ع) است و مسیحیت، منتظر ظهور مجدد مسیح(ع) است. همه انبیاء، همه مذاهب، ادیان و فرق، منتظر گشایشی بزرگ در آینده یا در پایان تاریخ هستند و اشاره خواهم کرد که حتی امروز مکتبی همچون لیبرالیزم که چند دهه برای نفی پایان تاریخ و نفی «غایت» از تاریخ، دست و پا زد و مدعی شد که اصلاً حیات و تاریخ بشر، مبدأ و منتهای روشن ندارد و جهت اصولی خاصی بر آن حاکم نیست، (یعنی «لیبرالیزم» که در واقع پنجاه، شصت سال تئوری بافت که تاریخ غایت نداشته و ندارد،) آخرین نظریه پردازنشان چون «فوکویاما» از «پایان تاریخ» سخن می‌گویند، منتها «پایان تاریخ» با روایت خودشان که تثبیت و تبلیغ نظام لیبرال سرمایه‌داری است.

در روایات از حضرت مهدی(عج) تعبیر به بهار روزگاران شده است و جزء سلام‌هایی که به محضر حضرت می‌شود آورده‌اند: «السلام علی ربیع الانام و نضره الایام» درود بر بهار بشریت، بهاران تاریخ و طراوت روزگاران. کسانی که ایشان را دیده‌اند، توصیفاتی از شمایل ظاهری او کرده‌اند و توصیفاتی را نیز پیامبر اکرم(ص) یا ائمه دیگر از این بزرگوار کرده‌اند و در آثار محققان، چنین منعکس شده است: چهره‌اش گندمگون، ابروانش هلالی و کشیده، چشمانش سیاه، درشت، جذاب و نافذ، شانه‌اش پهن، دندان‌هایش براق، بینی کشیده و زیبا، پیشانی بلند و تابنده،

استخوان‌بندی او صخره‌سان، گونه‌هایش کم گوشت و از فرط بیداری شبها، اندکی متمایل به زردی، بر گونه راستش خالی سیاه، عضلاتش پیچیده و محکم، موی سرش بر لاله گوش‌ها ریخته و نزدیک به شانه‌ها، اندامش متناسب و زیبا، قیافه‌اش خوش منظر و رخسارش در هاله‌ای از شرم بزرگوارانه و شکوهمند پنهان، هیئتش سرشار از حشمت و شکوه رهبری، نگاهش دگرگون کننده و فریادش همه گیر و دریاسان است.

من در بخش نخست عرایضم دو نظریه، دو نقطه نظر به تاریخ انسان و دو تفسیر درباره فلسفه حیات و مدنیت را به مقایسه می‌گذارم تا ببینم کدام با «مهدویت» سازگار است و کدام نیست و چرا؟ در بخش دوم، بعضی رواياتی راجع به ایشان یا منقول از خود ایشان در این خصوص که ایشان چه جامعه‌ای را بنا خواهند کرد و چه حکومتی را خواهند ساخت و مناسبات انسانی و البته حقوق بشر در حکومت ایشان چگونه تعریف خواهد شد را عرض می‌نمایم. فهرست وار و سریع مرور خواهم کرد، البته هر یک از این روایات، خود می‌تواند موضوع یک کنفرانس علمی یا پایان نامه باشد.

«انتظار» را گفته‌اند که سنتز تضاد بین «واقعیت» و «حقیقت» است. «واقعیت» یعنی آنچه هست و «حقیقت» یعنی آنچه نیست ولی باید باشد. گفته‌اند که انتظار، سنتزی ناشی از تضاد بین واقعیت و حقیقت است، کوبیدن جاده «آنچه هست» تا «آنچه باید باشد». پس نکته نخست این است که دو زاویه دید برای تفسیر تاریخ بشر امروز وجود دارد: نخست، آنچه از آن، تعبیر به اصل «مسیانیزم» یعنی مسیحی گرایی و موعود گرایی کرده‌اند و در اینجا، «مسیح» به معنی موعود است و «مسیانیزم»، دعوت به انتظار است. انتظار برای ظهور موعود و اعتراض به وضع موجود در سطح بشری که توأم است با وعده پیروزی قاطع حق و عدل در پایان تاریخ و از آن نیز به اصل «فتوریزم» تعبیر کرده‌اند. «فتوریزم»، «آینده گرایی» و نگاه به آینده است؛ ایدئولوژی‌ای معطوف به فردا که می‌گوید همه خبرها در آینده است، جهان هنوز تمام نشده، محرومان مأیوس نباشند، مبارزان و مجاهدان راه آزادی و عدالت و آگاهی، از مبارزاتشان پشیمان نشوند. آنها که بارها، در نهضت جهانی «اجرای عدالت» شکست خورده‌اند نگویند که همه چیز تمام شد. به آینده نگاه کنید، سرتان را بالا بگیرید. شهید دادید، صدمات خوردید، ضایعاتی دادید، در بعضی از جبهه‌ها عقب نشستید، اما سرتان را بالا بگیرید. «فتوریزم» یعنی چشمهایتان را قاطعانه و امیدوارانه به آینده بدوزید و از پس غروب امروز، طلوع فردا را تصور کنید و با تصور آن، مبتهج بشوید. این ایده‌ای برای اغوای افکار عمومی نیست.

همچنین بر خلاف آنچه بعضی جناح‌های «پراگماتیست» گفته‌اند که امام زمان(عج) اگر هم وجود نداشته باشد اعتقاد به او مفید است، باید گفت: نه، امام زمان(عج)، هم حقیقت است و هم اعتقاد به او مفید است، هم حقیقت دارد و هم فایده.

آنها که می‌توانند حقیقت مهدویت را بفهمند و باور کنند و درگیر دگماتیزم تجربه‌گرایی و جزمیات عالم حس هستند و حاضر نشدند از پنجره‌ای که به دست انبیاء (ع) به فراسوی عالم ماده و ماورای طبیعت باز شده به بیرون نگاه کنند، ممکن است پدیده امام زمان(عج) را فاقد حقیقت و حداکثر، مفید فایده بدانند. در حالیکه واقعیت امر این است که قصه امام زمان(عج)، اسطوره نیست و نباید متهم به نگاه اساطیری مذهبی شود. قصه امام زمان(عج)، «حقیقت» و «فایده» هر دو توأم با یکدیگرند.

واقعیت امر این است که قصه امام زمان(عج)، اسطوره نیست و نباید متهم به نگاه اساطیری مذهبی شود. قصه امام زمان(عج)، «حقیقت» و «فایده» هر دو توأم با یکدیگرند

پس یک خط در نگاه به آینده انسان و نگاه به تاریخ است که در غرب، از آن تعبیر به «مسیانیزم و فتوریزم» کردند و آن را با همین کوبیدند، چون تاریخ زنده است، فعال است و از طرف یک موجودی ذی شعور، هدایت می‌شود و عاقبت بشر به منجلاب ختم نخواهد شد و به تاریخ بشر، خوش بین و معتقد است که از پس همه ستم‌ها و بی‌عدالتی‌ها و دروغ‌هایی که به بشر گفته‌اند و می‌گویند، خورشید «حقیقت و عدالت»، طلوع خواهد کرد و خدا، انسان را با ستمگران تاریخ، وا نخواهد گذارد؛ اما متقابلاً خط دومی وجود دارد که از طرف تفکر لیبرال و سرمایه‌داری و هژمونی (سلطه) غرب، امروز در دنیا به آکادمی‌ها و دانشگاه‌ها پمپاژ می‌شود ودر سطح افکار عمومی دنیا، به زور تبلیغات القا می‌شود و آن نفی ایده «غایت تاریخ» است. ■■■

همهٔ روزهای عمرمان

علی دلیر

اشاره: این نوشتار، پاسخی است به «فقط در یک روز زندگی کن» که در شمارهٔ فروردین ماه به آن پرداخته بودیم.

«گذشته مکان یادگارها، آینده مقام امیدها و حال جایگاه تکلیف است.»
رشید یاسمی

در طول زندگی یا در مقیاس کوچکتر در هر هفته، دو روز است که هرگز نباید نسبت به آنها بی‌تفاوت باشیم؛ دیروز و فردا.

در جایی از قول «بودا» خواندم که: «هر انسانی، حاصل زندگی پیشین خود است.» بله دیروز را هرگز نباید فراموش کرد؛ روزی که به هر صورت با گرفتن عنوان خاطره، گوشه‌ای کوچک یا فضای بیشتری از ذهن ما را اشغال کرده است؛ خواه این دیروز در هاله‌ای از شور و شادی و موفقیت به امروز رسیده باشد، خواه در غباری از غم، اندوه و ناکامی به امروز پیوسته باشد؛ روزی که امروز ما هر چه که هست و هر صورتی که دارد و هر طور که معنی می‌شود، ساخته و پرداخته آن است. می‌شود امروز را جور دیگری هم شروع کرد که متوجه و تحت تأثیر دیروز نباشد ولی تا این لحظه، یا تا زمانی که این تصمیم اجرا شود بی‌شک تحت تأثیر دیروز قرار داریم. هر چند حضرت علی(ع) می‌فرمایند: «تیزهوش کسی است که امروزش از دیروزش



زندگی کنیم

برتر باشد.»

دیروز برای شخصی معمولی در حد یک خاطره، برای یک مدیر یا هر کسی که مسؤلیتی دارد، یک تجربه و برای یک روستا شهر، کشور و یا یک ملت، تاریخ می‌باشد. گذشته‌ای که می‌تواند یا بر کالسکهٔ افتخار درگردش باشد و یا در زیر پای سرزنش‌ها و شماتت‌ها، له وکوبیده شود. «لامارتین» می‌گوید: «تاریخ همه چیز را به آدمی می‌آموزاند، حتی آینده را.»

یک مَثَل هندی می‌گوید: « برای اینکه بزرگ باشی، نخست کوچک بودن را تجربه کن.» جدای از معنای اصلی آن، من از این مَثَل اینگونه هم برداشت

کرده است در حقیقت در تلاش برای کسب موفقیت بر ضعف ارادهٔ خویش اعتراف کرده است.»

«میشل مونتنی» می‌گوید: « آدمی‌آن قدر که از فکر حوادث آینده ناراحت می‌شود، از خود حوادث ناراحت نمی‌شود. بدبختانه فکر این که فردا چه حوادثی روی می‌دهد، همیشه بر ما غلبه دارد». فردا، شاید باشد و شاید نباشد، ولی باید فرض بر بودن آن گذاشت و آن را بر اساس امروز ساخت. نباید نگران فردا بود بلکه باید لحظه‌ای از آن غافل نشد. چون در اینصورت است که با تدبیر و دوراندیشی به استقبال فردا می‌رویم و مصمم می‌شویم تا آن طور که بهتر و



می‌کنم که اگر می‌خواهی امروز را خوب زندگی کنی باید دیروز را تجربه کرده باشی.

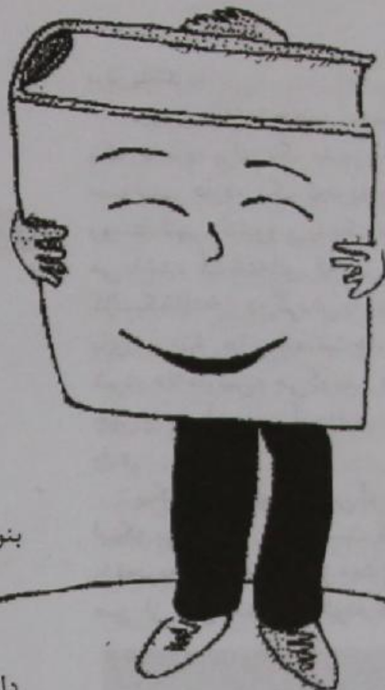
و اما فردا، روزی که بی‌شک با تمام حال و هوایش می‌تواند در کنترل ما باشد. خورشید فردا، آنگونه طلوع خواهد کرد که ما پیش‌بینی کرده و تدارک دیده باشیم. فردا در مسیری حرکت می‌کند که ما امروز تعریف کرده باشیم. اگر چه می‌گویند که سعادت را باید در بین راه پیدا کرد، نه در انتهای جاده، چون در آنجا سفر به پایان رسیده است و دیگر دیر شده است، اما باید در آرزوی فردا بود و به آن امید داشت. فردا را امروز می‌سازد. «ماکس پلانک» به آنها که زندگی را در مسیر شانس و اقبال دانسته و تعریف آن را بر اساس تقدیر از قبل تعیین شده می‌دانند می‌گوید: «هر کس که تصور می‌کند تقدیر، آینده‌اش را تعیین

پسندیده‌تر است آن را بسازیم.

«سنه کا» می‌گوید: « هر روز به تنهایی، خود یک عمر است» و «سویفت» تأکید می‌کند: « بادا که همه روزهای عمرتان را زندگی کنید» ما باید با (الفِ) «امروز» ایمان به خدا و اعتماد به او، و زندگی خود را تقویت کرده و با (میم) آن موسیقی عمر را در دستگاه امید نواخته و با (ر) آن، رستگاری را مشق کرده و با (ز) آن به زیارت فردا برویم. پس «امروز» را آنچنان زندگی کنیم که وقتی «دیروز» نام گرفت از یادآوری آن شرمنده نباشیم و چون خاطره‌ای خوش و گذشته‌ای درخشان، سرمایهٔ ما باشد.

مطلب را با این گفتهٔ «میشل مونتنی» به پایان می‌رسانم که می‌گوید: «پس بیایید امروز را با توجه و تفکر در دیروز زندگی کنیم و فردا را نیز در همین امروز به زیبایی وخوبی پایه‌ریزی کنیم.» ■■■

حرف آخر



■ الان که داری این صفحه رو می‌خونی، سه حالت داره:

یا کل نشریه رو خوندی و حالا رسیدی به صفحهٔ آخر! که اگر این طور باشه، دست مریزاد داری. (یه چیزی تو مایه‌های دمت گرم)

یا اینکه نشریه رو برداشتی و از این صفحه به اون صفحه، تیترها و طرح‌ها رو مثل یه کارشناس حرفه‌ای گرافیک و انتخاب تیتر، یه نگاهکی انداختی و استثناءً یا اشتباهاً و یا اصلاً تعمداً، اگر خوشت اومد و حال داشتی و زمین و زمانه هم اجازه دادن، دو سه تا از مطالب رو خوندی و حالا رسیدی به صفحه آخر و تیتر آخر. باز هم زحمت کشیدی!

یا نه؛ انگار که نشریه رو بر عکس گرفتی و می‌خوای سر و ته بخونی و بری جلو؛ که این هم به هر حال برای خودش یه طرح جدید و کم سابقه است، که شاید هم بشه به جشنوارهٔ خوارزمی هم ارائه‌ش کرد، اما باید بگم که همین مطلب اول یا همون حرف آخر خودمون، شاید خیلی به دردت نخوره. پس از خیر این حرف آخر بگذر و از یکی مونده به آخر شروع کن و وقتی رسیدی به اول نشریه، برگرد و یه نگاهی هم به حرف آخر بنداز.

■ وقتی که نقدها و پیشنهادها و مطالب شما، گونی گونی به دفتر نشریه نمی‌رسه، مطمئن می‌شیم که بهترین و بی‌نقص‌ترین و قشنگ‌ترین و پرمحتواترین و ... نشریه دنیا هستیم و تنها یه ایراد داریم، اون هم تیراژ پایینه که باید بره روی چند میلیون. پس اگر دوست دارید که دچار این توهمات شاخ دار نشیم، قلم و کاغذ رو بردارید و دربارهٔ مطالب و طرح‌هایی که توی این شماره اومده و مطالب و طرح‌هایی که نیومده و خوب بود که آورده می‌شد، برامون بنویسید. ما هم به دیدهٔ منت، انتقادها و پیشنهادهای شما رو، تا جایی که بتونیم، می‌پذیریم. البته، این نکته را حتماً فراموش نکنید که این نشریه از دل نیرو مقاومت بسیج، بیرون می‌یاد.

راستی، نشریه تلفن هم داره. شماره‌ش رو هم، توی صفحه اول نوشتیم که دیگه جای هیچ حرف و حدیثی باقی نمونه، پس، اگر حال نوشتن نداشتید، لااقل به تلفن ما رحم کنید و تا از بی‌کاری زنگ نزده، یه زنگی به دفتر نشریه بزنید و از انتقادها و پیشنهادهاتون به ما بگید.

■ باز هم اول مهر شد و دوباره دانشگاه‌ها و مدارس شروع شد. احتمالاً شما هم جزء اون دسته‌ای هستید که بعد از کلی خیالبافی‌های اول مهر، گفتید درود بر مدرسه و راهی مدرسه و دانشگاه‌شدید. اما اگه می‌خواین که خیالبافی‌هاتون درست از آب دربیاد، جدای از اینکه خوبه که مطلب خیالبافی‌های اول مهر رو بخونید، باید بدونید که فرصتتون، مثل هر سال، فقط به‌اندازهٔ یه چشم به هم زدن و بس. باورکن که فردا، برای شروع این همه برنامه خیلی دیره.

■ نماز روزه‌هاتون قبول باشه. ان شاءالله که تمام عبادت‌هاتون مورد پسند حضرت حق قرار بگیره. موقع افطار و سحر، قبل از اینکه شروع کنید به زیر و رو کردن محتویات سفره، بچه‌های نشریه رو هم، از دعای خیرتون، فراموش نکنید. یا علی مدد، التماس دعا.

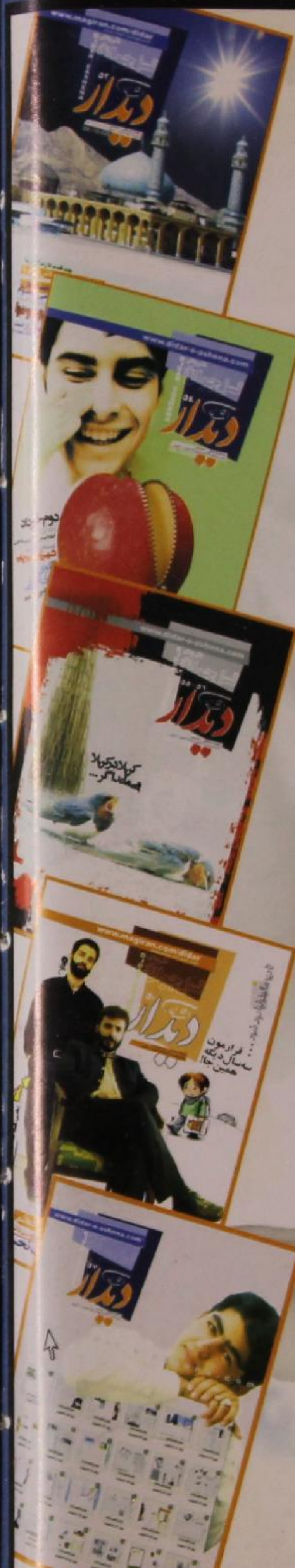
■■■

دیدار آشنا

DIDAR/EASHENA

ماهنامه فرهنگی و اجتماعی





نشریه‌ای برای لحظاتی که دلت برای خدا تنگ می‌شود

قم/بلوار امین/۲۰متری گلستان/کوچه شماره ۲۰/پلاک ۱۱/صندوق پستی: ۳۷۱۶۵/۱۵۴ - تلفن: ۰۲۵۱+۲۹۳۶۰۴۰ نمابر: ۲۹۳۴۸۳